

وقتی که سرشکنجه‌گر مخالف شکنجه می‌شود، پیرامون مصاحبه‌ی پرویز ثابتی با صدای امریکا

یداله بلدی



آقای ثابتی، اکثریت مردم ایران اعترافات شکنجه‌گرانی مانند تهرانی، آرش کمالی و شاهین را از تلویزیون مشاهده کردند و انکار شما نمی‌تواند واقعیات را کتمان کند. شما زندان‌های مخوف اوین و گوهردشت را با تمام ابزار و آلات و تجربیات برای رژیم فعلی به میراث نهادید. جنبش چپ ایران که فرزندان زیادی را در دو رژیم در راه رسیدن به آزادی و عدالت از دست داده است همواره از اشتباهات خود انتقاد کرده است اما سران رژیم پیشین هیچ‌گاه نمی‌خواهند بپذیرند که عامل اصلی بر آمدن هیولای جمهوری اسلامی خطاهای آنان بوده است

در ۱۵ فروردین ۱۳۵۰، پرویز ثابتی با عنوان مقام امنیتی بر صفحه تلویزیون ظاهر شد و در باره رویداد سیاهکل گزارش‌هایی ارائه کرد که از آن پس به نام «مقام امنیتی» شناخته شد اما سازمان فدائی از او با عنوان رمزی «ابروکمانی» نام می‌برد.

پرویز ثابتی طبق اظهارات خود با مدرک لیسانس حقوق در سال ۱۳۳۷ به استخدام ساواک در آمد و سپس به مقام مدیر امنیت داخلی رسید. ایشان پس از ۳۳ سال سکوت را شکست و در برنامه «افق» صدای امریکا شرکت کرد و مطالبی را پیرامون عملکرد ساواک و مخالفین رژیم شاه ابراز داشت و در این گفتگو زیرکانه و ناصادقانه پاسخ پرسش‌ها را به مسیر دیگری کشاند و به انکار و تحریف واقعیات پرداخت و ساواک را از اتهامات وارده تبرئه کرد و مخالفین را تروریست و خرابکار نامید.

ایشان نکاتی را در این برنامه ابراز داشتند که به بررسی برخی از آنان می‌پردازیم:

۱- ایشان از اتهامات فسادى که به خاندان سلطنت نسبت داده می‌شد یک مورد آن را که احتمالاً واقعیت نداشته است بر می‌گزیند و آن را به

عنوان نمونه‌ای از اتهامات بی اساس به خاندان سلطنت معرفی می‌کند، مانند دستگیری اشرف پهلوی با یک چمدان هروئین، اما این مورد شایعه را به هیچ‌وجه نمی‌توان معیار قضاوت در باره کارنامه فساد مالی خاندان سلطنت بر شمرد. ایشان به خوبی آگاهند که خاندان سلطنت با توسل به شیوه‌های گوناگون بخشی از اموال عمومی و منابع ملی را به غارت بردند. چگونه می‌توان ثروت بی‌کران این خاندان را با قبل از به سلطنت رسیدن رضا شاه که فقط یک باب خانه در میدان حسن‌آباد داشت مقایسه کرد؟

۲- آقای ثابتی می‌گوید که هر چند در زمان شاه مفساد وجود داشته است اما با فساد رژیم کنونی قابل مقایسه نیست. بدون شک این گفته واقعیت دارد اما غارت بی‌کران و جنایات بی‌شمار رژیم کنونی همواره دستاویزی است برای سردمداران رژیم پیشین که عملکرد خود را در تمام موارد با این رژیم سراپا فاسد و جنایتکار مقایسه می‌کنند تا بدین وسیله برتری خود را به اثبات برسانند و خطاهای خود را ناچیز جلوه دهند اما هیچ‌گاه خود را با رژیم‌های ژاپن و کره جنوبی مقایسه نمی‌کنند و مهم‌ترین و بزرگ‌ترین خطای خود را نادیده می‌گیرند که با سیاست‌های نابخردانه خود، رژیم کنونی را بر اریکه قدرت نشان دهند.

۳- ایشان می‌گویند که حکومت کنونی در شأن ملت بزرگ ایران نیست. آقای ثابتی باید پاسخ‌گو باشند که آیا روئیدن حلبی‌آبادها، حصیرآبادها، و زاغه‌ها در اطراف شهرها و زندگی رقت‌بار مردم فقیر بلوچستان، بشاگرد و دیگر نقاط محروم، سانسور کتاب، مجله و روزنامه و خاموش کردن صدای روشنفکران و پایمال کردن حقوق اقلیت‌های قومی و دخالت ندادن مردم در اداره امور کشور و اجبار به عضویت در حزب رستاخیز و رفتار شکنجه‌گران اداره زیر دست ایشان در شأن ملت بزرگ ایران بود؟ آقای ثابتی به یاد می‌آورید کفاش زحمت‌کشی را که به علت احترام قائل نشدن برای همسر شما توسط محافظ و راننده ایشان به قتل رسید و هیچ‌گاه محاکمه نشد؟ آیا جنایت‌هایی این‌چنین در شأن ملت بزرگ ایران بود؟

۴- ایشان در مورد قتل‌ها با زیرکی تمام مورد تختی و صمد بهرنگی را مطرح می‌کنند تا چنین استدلال کنند که بقیه قتل‌ها نیز شایعه‌ای بیش نیست. شایعه‌ها زمانی در افکار عمومی به مثابه واقعیت پذیرفته می‌شوند که مردم به حکومت اعتماد نداشته باشند و زمانی که فرزندان محبوب و مردمی که در حال مبارزه با رژیم هستند به مرگ طبیعی از دنیا می‌روند مردم عامل مرگ را رژیم تلقی می‌کنند و هنگامی که رژیم، وابستگان خود مانند عامری -دبیر کل حزب مردم- و آرامش

رئیس سازمان برنامه و بودجه- را به علت مخالفت‌های آنان با سیاست دولت تحمل نمی‌کند و به قتل می‌رساند شایعات مرگ مخالفین توسط رژیم قوَّت بیشتری می‌گیرد.

۵- آقای ثابتی ناتوانی جنسی تختی را عامل خودکشی او می‌داند. ایشان باید پاسخ‌گو باشند که ادعای ایشان در بایگانی کدام پزشک یا بیمارستان مضبوط است و اگر گفته ایشان هم درست باشد از اعتبار و محبوبیت تختی نمی‌کاهد. یکی از عوامل مهم محبوبیت تختی مخالفت او با رژیم بود. ساواک همواره برای بی اعتبار کردن مخالفین خود به شیوه‌های دروغ‌پردازی و تهمت متوسل می‌شد. به عنوان نمونه به هنگام دستگیری یکی از فدائیان خلق در سال ۱۳۵۲ در خیابان لاله‌زار، اعلام کردند که خرابکاری در هنگام دزدیدن یک طاقه کش دستگیر شد.

۶- در مورد شکنجه، آقای ثابتی ابراز می‌دارند که ایشان با شکنجه که غیرقانونی بوده همواره مخالف بوده‌اند. بر اساس نوشته آقای حمیدیان در کتاب «سفر با بال‌های آرزو»، به هنگام دستگیری فدائی خلق عباس مفتاحی، ثابتی به او می‌گوید «حرف‌هایت را بزن وگرنه جور دیگری با تو رفتار می‌شود». صدها شاهد شکنجه شده که آثار آن‌را هنوز بر بدن دارند همچنان زنده‌اند و می‌توانند انواع شکنجه‌ها را بازگو کنند. در سال‌های قدر قدرتی ساواک، ده‌ها نفر در زیر شکنجه جان باختند که می‌توان از حسن نیک داوودی، هوشنگ تیزابی، ابراهیم خلیق، فرشیدی، نمازی، هوشمند خامنه‌ای، فاطمه امینی، بهمن روحی آهنگران، شاهرخ هدایتی، پرویز حکمت‌جو و ده‌ها نفر دیگر نام برد. افزون بر آن، گزارش‌های سازمان صلیب سرخ جهانی در سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ به هنگام بازدید از زندان‌ها نشان‌گر وجود شکنجه بوده است.

آقای ثابتی، اکثریت مردم ایران اعترافات شکنجه‌گرانی مانند تهرانی، آرش کمالی و شاهین را از تلویزیون مشاهده کردند و انکار شما نمی‌تواند واقعیات را کتمان کند. شما زندان‌های مخوف اوین و گوهردشت را با تمام ابزار و آلات و تجربیات برای رژیم فعلی به میراث نهادید. جنبش چپ ایران که فرزندان زیادی را در دو رژیم در راه رسیدن به آزادی و عدالت از دست داده است همواره از اشتباهات خود انتقاد کرده است اما سران رژیم پیشین هیچ‌گاه نمی‌خواهند بپذیرند که عامل اصلی بر آمدن هیولای جمهوری اسلامی خطاهای آنان بوده است و بدیهی است در آینده اعمال ساواک شکنجه‌گر و جانشین‌اش وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی برای مردم آشکارتر خواهد شد و مردم و تاریخ عاملین شکنجه را نخواهند بخشید.

اپوزیسیون مردمی و مسئله آلترناتیو در ایران

فرامرز دادور

اپوزیسیون آزادیخواه در ایران با مسائل زیادی روبرو است و در میان آنها نوع نظام سیاسی/ اجتماعی در فردای بعد از انقلاب، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. چگونگی ایجاد یک ساختار سیاسی دمکراتیک در آینده، با موضوع تشکیل یک اتحاد وسیع اصولی در اپوزیسیون مردمی، رابطی پویا و اثباتی دارد. اپوزیسیون آزادیخواه در ایران با مسائل زیادی روبرو است و در میان آنها نوع نظام سیاسی/ اجتماعی در فردای بعد از انقلاب، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. چگونگی ایجاد یک ساختار سیاسی دمکراتیک در آینده، با موضوع تشکیل یک اتحاد وسیع اصولی در اپوزیسیون مردمی، رابطی پویا و اثباتی دارد.

انقلاب آزادیخواهانه ۱۳۵۷ در ایران بر روی دوش اکثریت قاطع مردم انجام گردید، اما اهداف اصلی آن: آزادی، دمکراسی، عدالت اجتماعی و استقلال هنوز در جامعه برقرار نشده و امروزه، همچنان در صدر شعارهای اعتراضی در میان جنبش مردم قرار دارند. تحلیل از اینکه چه عواملی به شکست انقلاب منجر گردید، بسیار گسترده است، اما می توان حداقل به یکی از دلایل اصلی اشاره نمود. اپوزیسیون ضد سلطنت در ۱۳۵۷، عمدتاً یک نیروی سیاسی برای نفی نظام بود و متأسفانه به مثابه یک جبهه متحد که دارای استراتژی سازنده برای فردای بعد از انقلاب باشد، عمل نکرد. نبود یک حرکت مشترک و سازمان یافته در میان جریانات سکولار و مترقی (لیبرال ها، سوسیالیست ها، ملیون و غیره) حول محور یک برنامه حداقل برای دوران گذار و از جمله برگزاری انتخابات دمکراتیک برای تشکیل مجلس مؤسسان جهت تعیین ساختار سیاسی آینده در جامعه، به مثابه یک عنصر تعیین کننده در تحکیم قدرت به دست جریانات ارتجاعی مذهبی نقش بازی کرد. اکثریت

جمعیت نه تنها در مورد نوع نظام سیاسی آینده نظر مشخصی نداشتند، بلکه متاسفانه، ساده انگارانه به فعالین سیاسی در میان روحانیت و اسلام گرایان اعتماد نموده، سرنوشت اجتماعی خود را در دست آنها قرار دادند. مسئله عمده در مقابل جنبش دموکراتیک در شرایط فعلی، این است که بخشهای مرفعی اپوزیسیون هنوز هم به ایجاد یک جبهه وسیع مردمی حول محور حقوق پایه ای دموکراتیک دست نیافته، رفع این معضل تعیین کننده، از وظایف عمده در پیش روی ما است.

اپوزیسیون آزادیخواه در ایران با مسائل زیادی روبرو است و در میان آنها نوع نظام سیاسی/ اجتماعی در فردای بعد از انقلاب، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. چگونگی ایجاد یک ساختار سیاسی دموکراتیک در آینده، با موضوع تشکیل یک اتحاد وسیع اصولی در اپوزیسیون مردمی، رابطۀ پویا و اثباتی دارد. در این نوشته نظر بر این است که پدیدار گشتن یک حرکت سازمان یافته دموکراتیک حول محور اصول جمهوریت، سکولاریسم و رعایت آزادی های مدنی در راستای جذب افراد و جریانات مرفعی جهت تشکیل یک اپوزیسیون متحد و گسترده، نقش مؤثری را بازی می کند. در واقع سؤال اصلی این است که آیا چه نوع نظام سیاسی می تواند آزادترین و دموکراتیک ترین شرایط ممکنه را برای توده های وسیع مردم که طبیعتاً حامل ایده ها و عقاید متنوع بوده و خواهان شرکت در امور سیاسی/ اجتماعی هستند، فراهم آورد. برای مدافعین آزادی و عدالت، تا به حال می باید روشن شده باشد که هیچ کدام از آیین های عقیدتی دیگر نمی تواند به مثابۀ تنها منبع معتبر تئوریک و راهگشای پراکتیک برای حل معضلات اجتماعی، مورد قبول اکثریت مردم در یک جامعه قرار گیرد. در عین حال تجربیات حاکی از نظام های حکومتی در چند قرن گذشته نشان می دهند که دست یافتن به مناسبترین شیوه برای مدیریت سیاسی در جامعه به وجود ترکیب پویایی از اندیشه های مرفعی و موازین دموکراتیک و آزمایش شده در طول تاریخ جوامع بشری نیازمند است. با توجه به شرایط سیاسی در ایران و جهان موضوع بسیار مهم دیگر در مقابل اپوزیسیون آزادیخواه این است که آیا طرح چه نوع شعارها، مطالبات و راهکارهای سیاسی/ اجتماعی به پیروزی انقلاب دموکراتیک و ایجاد زمینه های مناسب ذهنی و عینی برای پیشرفت در جهت ایجاد مناسبات آزادتر و عادلانه تر مدد می رساند. برای جنبش دموکراتیک ایران و از جمله بخش سوسیالیست آن، اتخاذ استراتژی و تاکتیک های مناسب که بر مبنای واقعیت های جامعه ایران و جهان استوار باشد، می تواند برای پیروزی انقلاب و استقرار آزادی، دموکراسی و عدالت اقتصادی نقش کلیدی بازی کند.

هم اکنون در اغلب جوامع دنیا، بحران اقتصادی اکثریت توده های مردم را در وضعیت بسیار وخیمی قرار داده و در این ارتباط جنبش اشغال وال استریت، به ویژه در آمریکا و برخی از کشورهای پیشرفته صنعتی به روند طرح مطالبات عدالتجویانه اقتصادی حرکت جدّی داده است. فعالین چپ آمریکایی نیز علیرغم اندک بودن آنها در جنبش اشغال وال استریت شرکت نموده با استفاده از وجود سطحی از آزادیهای دموکراتیک، مطالبات رادیکال تری مثل ضرورت سرمایه گذاری از طرف دولت در حیطه های آموزش، درمان و صنایع اشتغال آور را دامن می زنند. شعارهایی مانند «مالیات بر ثروتمندان»، «خدمات اجتماعی برای محرومان»، «به بانک ها کمک شده اما به مردم خیانت شده» در میان تظاهرکنندگان معمول می باشند. (۱) اعتراضات و تظاهرات وسیع در مقابل مراکز مهم مالی و بانکها، نوع جدیدی از جنبشهای اجتماعی است که به نوشته ی ویلیام گریدر «علیه نظام سیاسی حاکم و در اعتراض به محرومیت شهروندان از حق تصمیم گیری برای مدیریت در زندگی خود» به حرکت درآمده و مانند دیگر جنبشهای مردمی در طول تاریخ آمریکا، مثل جنبش توده ای کارگران بدون زمین در اواخر قرن ۱۹، جنبش مخالفت با نژادپرستی، جنبش برای حقوق برابر و دموکراتیک، جنبش زنان برای برابری و حق رأی و جنبش کارگری جهت تشکیل اتحادیه ها و سازمانهای مستقل خود، به هر حال به سطحی از مطالبات حق طلبانه و به ویژه خواسته های برابری طلب اقتصادی دست خواهد یافت. برای مثال در واشنگتن دی سی، در میان مطالبات جنبش می توان به خواست افزایش یک متمع به قانون اساسی بابت جلوگیری از نفوذ قدرت های اقتصادی در سیاست های حکومتی، اشاره نمود (۲). در واقع عمده فعالین در جنبش اشغال وال استریت خواهان مناسبات اقتصادی عادلانه و روابط سیاسی دموکراتیک تر بوده، با استفاده از نهادها و مواردین لیبرالی موجود درصدد نیل به بخش بیشتری از مطالبات حق طلبانه مردم برای ۹۹ درصد از جمعیت هستند. به گفته نوام چامسکی: موازین سیاسی/ اجتماعی موجود در نظام جمهوری و اصول مندرج در قانون اساسی آمریکا، قابلیت زیادی برای تغییر و تکامل در جهت ایجاد جامعه ای آزاد و واقعاً دموکراتیک و عادلانه در بر دارند.

اما واقعیات سیاسی/ اجتماعی در ایران چیست؟ در جامعه ای که نه تنها آزادی های سیاسی و حقوق مدنی حکمفرما نیستند، بلکه اکثریت مطلق مردم، نیز، حتی پس از ۳۲ سال تجربه از رژیم مستبد مذهبی، هنوز به شناخت لازم جهت به انجام رساندن انقلاب و استقرار مناسبترین نظام سیاسی دموکراتیک ممکن، نرسیده اند. با توجه به این

واقعیت، آیا برای جنبش آزادیخواه مردم ایران که خود نیز طبیعتاً از لحاظ فلسفه اجتماعی و تمامیت اهداف سیاسی یک پارچه نیست، چه گزینه های استراتژیک می توانند مؤثرترین کارکرد مبارزاتی داشته باشند. در این ارتباط حداقل دو موضوع: ۱- چگونگی دسترسی به اتحاد در اپوزیسیون مستقل و مترقی و ۲- ایجاد موافقت در مورد حداقل های مورد قبول برای ساختار سیاسی مابعد جمهوری اسلامی، برجسته می گردد. آنچه که تا به حال در سطح جهان آشکار گردیده، این است که نمی توان تنها به مکاتب ایدئولوژیک (مذهبی و یا سکولار) برای پیدایش راهبردهای سیاسی/ اجتماعی، جهت نیل به مناسبات انسانی تر پایبند بود. البته برخی از سیستم های نظری مانند لیبرالیسم، پراگماتیسم، آنارشیزم و سوسیالیسم هنوز از ظرفیت های سازنده و پیشرونده برخوردار هستند، اما در عصر حاضر، با توجه به تجربیات گذشته از نقش ایدئولوژی، بشریت دیگر قادر نیست که آنها را همچون معیارهای تکامل یافتن عقیدتی به مثابه رهنمودهای تمام عیار برای سازماندهی جامعه در نظر گیرد. تاریخ جوامع نشان داده اند که فرایندهای زندگی انسانی سیال تر از آن هستند که سیستم های فکری موجود بتوانند همواره به مثابه تغذیه کنندگان تئوریک برای پیشرفت اجتماعی نقش بازی کنند. بدین معنی که مثلاً در میان جنبش سوسیالیستی، نیز، همچون جنبش های دیگر اجتماعی، مقولات اجتماعی می باید دائماً مورد تجدید نظر و تکامل قرار گیرند. سوژه های اجتماعی خصلت تاریخی داشته و بازبینی های فکری همواره ضروری می باشند.

در عین حال، جوامع انسانی با برخی معضلات مشترک روبرو هستند و برای پیشرفت، به سطحی از پرنسب های جهانشمول نیازمند هستند. در واقع با رجوع به ارزش های آزادیخواهانه و عدالتجویانه تجربه گشته در طول تاریخ بشری و در عین حال حفظ اعتقاد کلی به آرمان های غائی انسانی است که در صورت وجود نهادهای دمکراتیک، توده های مردم بر مبنای آگاهی، شناخت و پذیرش مناسبترین برنامه های اجتماعی عرضه شده، به طور جمعی در جهت پیشرفت انسانی قدم برمی دارند. برای مثال، اگر سوسیالیست ها بر آن هستند که تنها پس از محو روابط سرمایه داری (مالکیت و کنترل خصوصی بر ابزار و فعالیت های عمدی اقتصادی در پرتوی روابط کارمزدی) و استقرار سوسیالیسم (مالکیت و کنترل بر فعالیت های اصلی اقتصادی و توزیع ثروت بر اساس نیازهای انسانی) است که نهایتاً یک جامعه آزاد و عادلانه برقرار می گردد. وظیفه دارند که در زندگی فردی و در حیطه روابط اقتصادی/ اجتماعی اشاعه دهند آن باشند. در پروسه مبارزه برای

احقاق مطالبات عدالتجویانه برای توده های زحمتکش و محروم و ایجاد نمونه هایی از واحدهای اقتصادی/ اجتماعی بر اساس روابط غیراستثماری و غیرستمگرانه است که بخش های عظیم تری از مردم در صدد پذیرش مناسبات انسانی تر برآمده و در سطح توان، تدریجا، به حرکت توده ای در جهت ایجاد سوسیالیسم می پیوندند. در واقع، در صورت وجود روابط سیاسی/ اجتماعی دمکراتیک و حضور جنبش فراگیر سوسیالیستی، در کنار سایر جریانات آزادیخواه است که جمعیت بیشتری از توده های مردم با تلفیق بنیادهای عدالتجویانه سوسیالیستی و یا ارزش های نهفته در دیگر جهان بینی های اجتماعی با موازین موجود انسانی، به سازماندهی جامعه مورد نظر می پردازند.

اینکه در شرایط کنونی در زیر یوغ یک رژیم ستمگر مذهبی که در عین حال شدیدترین نوع از استثمار سرمایه داری در جامعه حکمفرما است، چه باید کرد، سؤال اساسی در مقابل اپوزیسیون مترقی و به ویژه بخش چپ آن است. در میان جنبش دمکراتیک ایران، اگر یک اپوزیسیون، مستقل از قدرت های خارجی و بر اساس گستره ای از وسیع ترین مطالبات حق طلبانه از طرف بخش های متنوع جنبش مردم سازمان یابد، می تواند به مثابه مؤثرترین عامل در جهت عبور از جمهوری اسلامی و ایجاد ساختارها و نهادهای دمکراتیک در فردای انقلاب (مشخصا جمهوری سکولار مبتنی بر ارزش های جهانی حقوق بشر) نقش بازی کند. اکثریت مطلق مردم، یعنی کارگران، زحمتکشان، محرومان و به ویژه زنان در صورت وجود فضای آزاد سیاسی قادر خواهند بود که با مشارکت مستقیم و غیرمستقیم در امور اجتماعی، برمبنای شناخت ها و آگاهی های تجربه شده، مطالبات حق طلبانه خود را پی گیری نموده برای احقاق آنها در تمامی عرصه های سیاسی/ اجتماعی، متشکل تر مبارزه نمایند.

پایان

فوریه ۲۰۱۲

پانوشته ها:

۱- ریچارد پیت، «تضادهای سرمایه داری مالی»، مانتلی ریویو، دسامبر ۲۰۱۱: ۳۲ و ۱۸.

Monthly Review, Published in New York

۲- دی نیشن، ۱۲ دسامبر، ۲۰۱۱: ۴-۳

آزمون انقلاب مصر

محمود راسخ افشار



اگر نتیجه‌ی انتخابات پارلمان در مصر و ترکیب اعضای آن منعکس کننده‌ی واقعی توازن نیروهای اجتماعی باشد پرسیدنی است پس چرا با داشتن چنین اکثریتی، یعنی اکثریتی دو سومی در میان مردم، نیروهای مذهبی و در رأس آنان اخوان المسلمین، در جریان جنبش نه تنها رهبری آن را در دست نداشتند و نه تنها کوششی برای بدست گرفتن رهبری نکردند بلکه هیچگاه شعارها و خواسته‌هایی را که حاکی از این باشد که خواهان استقرار حاکمیتی مذهبی می‌باشند مطرح نکردند.

در خبرهای مربوط به نخستین نشست پارلمان مصر (۳ بهمن ۱۳۹۰) آمده بود که دو سوم از نمایندگان منتخب مردم به گروه‌های مذهبی تعلق دارند. راجع به ترکیب يك سوم دیگر، طرفداران نظام سابق، عناصر مترقی و سکولار اطلاعات مشخصی داده نشده بود. انتخاباتی که در چندی پیش در تونس برگزار شد نیز نتایجی خیلی بهتر از آن چه در مصر بدست آمد به بار نیاورده بود.

هر چند در جریان خیزش مردم مصر علیه مبارك و نظام او فرد، افراد، حزب یا گروه خاصی به عنوان رهبری جنبش خودنمایی نکرد ولی کسانی که تصویرهای تلویزیونی و اخبار و گزارش‌ها را در روزنامه‌ها و مجله‌ها از خیزش مردم در مصر، به ویژه در قاهره در میدان تحریر و اسکندریه، به طور منظم دنبال می‌کردند به خاطر دارند که ترکیب جمعیت در آن جا و افرادی که در مصاحبه‌های گزارشگران به عنوان سخنگویان لحظات جنبش ظاهر می‌شدند ترکیب دیگری را از آن چه اکنون در پارلمان دیده می‌شود نشان می‌داد.

قابل انکار نیست که در میان مردمی که در تجمع‌های اعتراضی شرکت داشتند زنان با حجاب و مردان با ظاهر مذهبی نیز دیده می‌شدند. ولی اقلیتی بیش نبودند. پرسیدنی است چه عامل یا عواملی در جامعه‌ی

مصر پس از راندن مبارك از مسند قدرت به برآمدن وضعیت موجود كمك کرده است. چرا نیروهای مترقی، غیر مذهبی و سکولار که در آن روزها میداندار اصلی و موتور جنبش بودند پس از استعفای مبارك به پس صحنه رانده شدند و سیستمی که مبارك در ظرف بیش از سی سال دیکتاتوری ایجاد کرده بود با رفتن او تنها سرش را از دست داد و پیکرش همچنان پابرجاست و می‌کوشد سنگرهای از دست رفته را یکی پس از دیگری باز اشغال کند.

از آن جا که آماج خیزش مردم مبارك بود و نه سیستم او در کلیت‌اش، با استعفای مبارك جنبش تصور کرد به هدف خود دست یافته و در نتیجه انرژی و پویایی خود را از دست داد.

اتحاد موقت میان مردم از لایه‌های گوناگون اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که مبارك علت بوجود آمدن آن بود با استعفای او و رانده شدنش از قدرت موضوع موجودیت‌اش را از دست داد و از هم پاشید. در شرایط جدید پس از مبارك تنها نیروهایی توانستند نفوذ خود را در مردم حفظ کنند و گسترش دهند که دارای تشکیلات بودند. نیروها و عناصر مترقی، غیر مذهبی و سکولار که در جریان قیام به آن افتخار می‌کردند و به خود می‌بالیدند که حزب، دسته و سازمانی ندارند، پس از رانده شدن مبارك از قدرت در وضعیت پراکندگی و افتراق قرار گرفتند. فقدان سازمان و تشکیلاتی که به مردم اهداف مشخص و معین و راه رسیدن به آن‌ها را نشان دهد، باعث شد این عناصر و گروه‌های كوچك هر روز بیش از پیش نفوذ خود را در میان مردم از دست بدهند و نتیجه‌ی بی سازمان و تشکیلات بودن آنان بیش از پیش در انتخابات پارلمان مشهود شد. هنوز گزارش نشده است چند تن از آنان توانسته‌اند به پارلمان راه یابند.

گرچه نیروهای مذهبی و به ویژه اخوان المسلمین وقتی جنبش جریان داشت و نتیجه‌اش هنوز معلوم نبود در آن حضور داشتند، ولی برنامه‌ی مذهبی خود را برای آینده بسیار محافظه کارانه مطرح می‌کردند و می‌کوشیدند همواره تاکید کنند که اجرای شریعت اسلامی در دستور کارشان قرار ندارد و خواهان آزادی، دموکراسی و جامعه‌ای مدرنند که در آن برابر حقوقی زن و مرد حاکم باشد. ولی در پارلمان برخی از نمایندگان وابسته به گروه‌های مذهبی به هنگام ادای سوگند، وفاداری به شریعت اسلامی را نیز در سوگند خود می‌گنجاندند. یادآور تفاوت میان گفته‌های خمینی در پاریس پیش از به قدرت رسیدن و سخنان و کارهایش در ایران پس از کسب قدرت!

اگر نتیجه‌ی انتخابات پارلمان در مصر و ترکیب اعضای آن منعکس کننده‌ی واقعی توازن نیروهای اجتماعی باشد پرسیدنی است پس چرا با داشتن چنین اکثریتی، یعنی اکثریتی دو سومی در میان مردم، نیروهای مذهبی و در رأس آنان اخوان المسلمین، در جریان جنبش نه تنها رهبری آن را در دست نداشتند و نه تنها کوششی برای بدست گرفتن رهبری نکردند بلکه هیچگاه شعارها و خواسته‌هایی را که حاکی از این باشد که خواهان استقرار حاکمیتی مذهبی می‌باشند مطرح نکردند بلکه بر عکس از هر فرصتی استفاده می‌کردند تا به مردم اطمینان دهند که آنان نیز خواهان استقرار آزادی و دموکراسی و حاکمیت قوانین مدنی در مصر هستند.

نیروها و عناصر مترقی و سکولار تازه پس از پیروزی مرحله‌ای جنبش و بیرون راندن مبارك از قدرت و توازن قوایی که به ضرر آنان در وضعیت جدید پدید آمده است متوجه این واقعیت شده‌اند که نداشتن سازمان و تشکیلات تا چه اندازه به ضرر آنان و جنبش تمام شده است.

اگر چه در جریان جنبش و روزهای انقلاب همگی آنان هدف و برنامه‌ی واحدی داشتند، یعنی سرنگونی رژیم مبارك، ولی پس از برکناری مبارك تنها چیز مشترك و واحدی که برای آنان باقی مانده بود شعارها و خواسته‌های آزادی، دموکراسی و دولت مدرن سکولار بود. اما، اگر چه این واژه‌ها و مقوله‌ها برای روشنفکران و درس خوانده‌ها ممکن است محتوایی داشته باشد، هرچند با مصادیق گوناگون، ولی برای توده‌های مردم این واژه‌ها و مقوله‌ها، واژه‌ها و مقوله‌هایی هستند کاملاً انتزاعی که نمی‌دانند با آنها چه باید بکنند و چه وضعیتی را برای آنها به ارمغان خواهد آورد. روشنفکران و درس خوانده‌ها که شیفته‌ی این واژه‌ها و مقولاتند- در اینجا کاری به این نداریم که آیا اکثریت آنان می‌دانند راجع به چه چیزی صحبت می‌کنند- باید دیگر از تاریخ جنبش‌ها و انقلاب‌های چند قرن گذشته و دوران معاصر این درس را گرفته باشند که توده‌های مردم اگر چه در جریان قیام و انقلاب این واژه‌ها را شعار می‌دهند ولی علت جنبش و انقلاب آنان به خاطر تحقق مثبت این شعارها نیست، به این دلیل ساده که درك روشن و مشخصی از آنها ندارند. بلکه آنچه آنان را به جنبش و انقلاب جلب می‌کند شرایط اقتصادی و اجتماعی واقعی و ملموسی است که در زندگی می‌کنند. آنان علیه شرایط اقتصادی و اجتماعی موجود و برای نفی آن انقلاب می‌کنند به این امید که آن چه جانشین وضع موجود می‌شود برای آنان بهتر از وضعیتی باشد که قبلاً حاکم بود. و اغلب، آن طور که تاریخ تاکنونی نشان داده است، اگر انقلابشان پیروز شود با شگفتی درمی‌یابند که

امیدشان توهمی بیش نبوده است.

به دلایل فوق نیروها و عناصر مترقی مصر که تازه متوجه ضعف خود در نتیجهی فقدان سازمان و تشکیلات شده بودند و می‌دیدند ضد انقلاب چگونه يك موضع پس از موضع دیگر را از چنگ آنان بیرون آورده است، خواستار تعویق انتخابات بودند تا به وضعیت خود سر و سامانی بدهند. ولی برای تحمیل این خواست به حاکمان می‌بایست مردم را پشت سر خود بسیج می‌کردند. اما درست به دلیل نداشتن سازمان و تشکیلات که بتواند مردم را پشت سر آنان بسیج کند، روشن بود که نیروهای ارتجاعی که تکیه بر نادانی، بی‌اطلاعی و خرافات مردم دارند به هیچ وجه حاضر به تعویق انتخابات نخواهند شد تا نیروهای مترقی و سکولار فرصت بسیج نیروها را بدست آورند، خود را به مردم بشناسانند و دستکم سهم بزرگی از نمایندگان پارلمان را برای خود بدست آورند که به آنان امکان مقابله با نیروهای مذهبی را بدهد. البته در مصر وضع به این حال باقی نخواهد ماند. اگر در مصر استبداد مذهبی یا مجدداً استبداد نظامی برقرار نشود و نیروهای مترقی فرصت سر و سامان دادن به خود را بیابند و تشکیلات مناسب را بوجود آورند، احتمال این که توازن نیروهای اجتماعی به سود آنان تغییر کند وجود دارد.

متأسفانه برغم این واقعیات و تجربه‌ها - و البته تجربهی انقلاب خودمان و جنبش ۸۸ - جمهوریخواهان مترقی و سکولار ایرانی در خواب خرگوشی بسر می‌برند و در عمل نشان می‌دهند که کمترین درسی را از این واقعیت‌ها نگرفته‌اند. اخیراً اینجا و آنجا با شدت یافتن بحران اقتصادی و سیاسی در کشور، افرادی که اغلب آنان مورد اعتماد مردم نیستند و معلوم نیست سرشان به کجا بند است و دست کدام دولت بیگانه و سازمان جاسوسی در پشت آنان قرار دارد، به کوشش‌های چند ساله‌شان در جهت ایجاد تشکیلات شدت بخشیده‌اند. جمهوریخواهان مترقی، سکولار و مستقل این اقدامات را نباید دست کم بگیرند. اگر چه چلبی سازی حتا در عراق برای آمریکا مؤثر نیافتاد و حافظه‌ی تاریخی و تجربه‌ی ایرانیان با آن همه سابقه‌ی تاریخی در مبارزات آزادیخواهانه و استقلال طلبانه و انقلاب‌ها با عراق بسیار متفاوت است، ولی چنین جریان‌اتی می‌توانند دستکم برای جمهوریخواهان مترقی مشکل‌ساز شوند.

اغلب گفته می‌شود چون مبارزه برای براندازی نظام منحوس و فاجعه آفرین اسلامی باید در ایران صورت بگیرد، حکمی که در درستی آن تردیدی نیست، پس سازماندهی این مبارزه از نظر تشکیلاتی یعنی

اقدام در جهت ایجاد تشکیلات مناسب از نظر تدوین برنامه، استراتژی، تاکتیک، نقشه‌ی عملی راه، خواسته‌ها و شعارها، پیوند دادن مبارزات در سراسر کشور و در بخش‌های گوناگون، از جنبش دانشجویی گرفته تا جنبش کارگری، در مبارزه‌ای مشترک با هدف واحد سرنگون کردن نظام یعنی رهبری سیاسی این مبارزه نیز باید حتماً در داخل کشور انجام گیرد.

البته کسی تردید ندارد که در صورت وجود امکان عملی و واقعی انجام چنین کاری در ایران این اقدامات باید در داخل کشور انجام گیرند. ولی اگر چنین امکانی در داخل کشور وجود نداشته باشد چه باید کرد؟ آیا باید دست روی دست گذاشت و در انتظار وقوع معجزه‌ای نشست تا کار از کار بگذرد و باز افسوس خورد که یکاش در زمانی که امکانش وجود داشت دست به اقدامات لازم می‌زدیم! کاری که بارها برای نیروهای مترقی رخ داده است.

همه می‌دانند که رژیم اسلامی از تشکیلات مثل جن از بسم‌الله می‌ترسد. زیرا به اهمیت کارکرد آن واقف است. سران رژیم حتی به اپوزیسیون رسمی نظام یعنی اصلاح طلبان که از هر فرصتی استفاده می‌کنند تا به انواع و اقسام گوناگون سرسپردگی خود را به نظام اعلام دارند و خواهان اجرای بدون تنازل قانون اساسی رژیم اسلامی یعنی حاکمیت ولایت مطلقه‌ی فقیه هستند اجازه داشتن تشکیلات نمی‌دهد. حال چه رسد به تشکیلاتی که هدف خود را براندازی نظام قرار می‌دهد. سران رژیم می‌کوشند از هر گونه تجمعی جلوگیری کنند. و بدون تجمع و بحث و گفتگو و فعالیت‌های عملی نه می‌توان تشکیلاتی را سازمان داد و نه می‌توان در سطح کشور فعالیت آن را گسترش و در نتیجه اجرای جنبش را به هم پیوند داد و استمرار مبارزه را تا سرنگونی نظامی که بوی تعفن لاشه‌اش به آسمان رسیده است، تامین کرد.

حال پرسیدنی است در چنین اوضاع و احوالی کسانی که ایجاد تشکیلات لازم برای تامین نیازهای سیاسی و برنامه‌ای جنبش براندازی نظام را فقط و فقط و در شرایطی که هیچ امکانی برای آن در داخل کشور وجود ندارد کار عناصر سیاسی درون کشور می‌دانند و این را تبلیغ می‌کنند که در خارج از کشور نباید دست به چنین کاری زد و باید در انتظار ماند تا در داخل کشور معجزه‌ای روی دهد آیا برای پوشاندن ضعف و ناتوانی خود این را نمی‌گویند؟

آزیرهای جنگ را چه کسانی به صدا در می آورند؟

بیانیه روشنفکران داخل ایران

بیانیه کنشگران سیاسی، اجتماعی، مدنی و فرهنگی داخل ایران
پیرامون خطر حمله نظامی به ایران

۱۳۸۸/۰۵/۰۵

۱۳۸۸/۰۵/۰۵ (محمود درویش).

۱- جنگ مخوفترین پدیده‌ای است که انسان از گذشته تاکنون با آن روبرو شده است. در جامعه‌ی ما هنوز سایه‌ی شوم جنگ ۸ ساله با عراق بر سر زندگی میلیون‌ها تن از ایرانیان سنگینی می‌کند. هنوز خاطرات آزیرهای قرمز، پناهگاه‌های نمور، خاموشی‌های شبانه، پیکرهای بی نام، دست و پاهای قطع شده، مادران بی فرزند، فرزندان بی پدر، قحطی و گرسنگی، آوارگان بی‌خانه و کاشانه و دهها تصویر دهشتناک دیگر، در گوشه گوشه‌ی ذهن تک تک ما، چه پر رنگ و چه کمرنگ، چه همچون کابوس شبانه و چه همچون بیم همیشگی روزانه سنگینی می‌کند.

۲- در چند سال اخیر رسانه‌های مسلط سعی کرده‌اند جنگ را به یک بازی کامپیوتری و بیان تصویری آن در رسانه‌ها فروبکاهند. یک نقطه‌ی قرمز از صفحه‌ی رادار هواپیماهای فوق پیشرفته‌ی ناتو شروع به چشمک زدن می‌کند، و سپس یک انفجار به ظاهر کوچک. این تصویری از جنگ است که رسانه‌ها به مخاطبان خود تلقین می‌کنند. اما واقعیت بسیار زشت‌تر و خون‌آلودتر است. قطعاً اینجا فقط داستان انفجار یک نقطه‌ی قرمز در رادار هواپیما نیست. داستان نابودی خانواده‌ای است که شاید سر سفره‌ی غذا در طرابلس نشسته باشند. یا سربازان خسته‌ای که به اجبار در یک مرکز نظامی در بغداد نگهداری می‌شوند، یا مدرسه‌ای که کودکان یوگسلاوی در آن درس می‌خوانند و یا یک بازار محلی پر از زندگی و رفت و آمد در محله‌های کابل... یا هر چیز دیگری که تا چند لحظه قبل زندگی در آن جاری بوده است و اکنون تبدیل به تلی از خاکستر

شده است. این واقعیت کثیف را باید عریان‌تر از همیشه جلوی چشمان مخاطب قرار دهیم تا کراهت جنگ را نشان داده باشیم.

۳- جنگ به هر بهانه‌ای مذموم است. نه دموکراسی از دهانه‌ی توپ‌های جنگی ائتلاف بر ضد عراق در آمد، نه حقوق بشر نشسته در جنگنده‌های ناتو بر فراز طرابلس به پرواز در آمد، نه آزادی با پیک موشک‌های دوربرد آمریکا برای افغان‌ها به ارمغان آمد. در این شرایط با توجه به تجربه‌های گذشته، ما به هیچ عنوان و تحت هیچ عنوانی جنگ را نمی‌پذیریم. آن هم در شرایطی که یک جنبش اجتماعی فراگیر و ریشه‌ای در سرتاسر جهان و منطقه و ایران در جریان است. دخالت نظامی تنها دست آویزی است برای حاکمیت‌های غیر دموکراتیک تا بار دیگر از آب گل آلود جنگ ماهی بگیرند و با "بحرانی" اعلام کردن شرایط، بار دیگر به سرکوب هر چه شدیدتر جنبش‌های مردمی و خواست‌ها و مطالبات به حق آن‌ها پردازند. تنها مقایسه‌ای ساده بین تجربه‌ی افغانستان و عراق، با تجربه‌ی تونس و مصر می‌تواند واقعیت را برای ما آشکار سازد.

۴- ماهیت ذاتی جنبش مردم ایران در چند سال اخیر بر این اصل اساسی استوار بوده است که مردم درون ایران خواستار آن هستند تا سرنوشت خودشان را با دستان خود و در صحنه‌ی عینی مبارزه تعیین کنند. آن‌ها نمی‌خواهند هیچ قدرت داخلی و خارجی قیم‌شان باشد و برای آنان و به جای آنان تصمیم بگیرد. در نتیجه هرگونه دخالت خارجی خصوصاً از جنس نظامی‌اش با این ماهیت در تضاد بنیادین قرار دارد. تمام کسانی که به هر نام و در هر جایگاهی برای بمب افکن‌های ناتو و آمریکا کف و سوت بکشند دیگر در کنار مردم ایران جایگاهی نخواهند داشت و باید به صراحت به آنان گفت خط شما از خط منافع مردم جدا گشته است. آذیرهای قرمز جنگ را تنها کسانی به صدا در می‌آورند که می‌دانند در آینده‌ای که مردم ایران، بعد از پروسه‌ی مبارزاتی‌شان و به توان و نیروی خود خواهند ساخت، هیچ جایگاهی نخواهند داشت. آری. تنها کسانی از جنگ استقبال می‌کنند که به قدرت مردم برای تغییر سرنوشت خویش امید دارند و حیات خود را در "بحران آفرینی" جستجو می‌کنند.

۵- با این همه مردم ایران به طور قطع از همراهی و حمایت‌های انسان‌های صلح طلب، آزادی خواه و تحول‌گرا در سرتاسر جهان از وال استریت گرفته تا خیابان‌های اروپا و کشورهای عربی استقبال می‌کنند. مردم ایران خود را همراه و در کنار تمامی مردم آزادی‌خواه و برابری‌طلب دنیا می‌دانند که برای ساختن "جهانی دیگر" تلاش می‌کنند.

۶- ما امضا کنندگان این بیانیه بر این باوریم که راه انداختن جنگ و دمیدن بر آتش آن از طرف نظام سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی ایالات متحده و حامیان داخلی‌اش، فقط به ضرر جنبش اجتماعی و اصیل مردم ایران است. جنگ و شرایط بحرانی حاصل از آن نه تنها پایه‌ای دیکتاتوری‌ها را تضعیف نخواهد کرد، بلکه بهترین بهانه برای سرکوب این جنبش‌های اجتماعی و کنشگران آن و همچنین بستری برای به قدرت رسیدن نیروهای وابسته و غیردموکراتیکی است که حیات سیاسی خود را در جنگ، بحران و سرکوب جستجو می‌کنند.

امضا کنندگان بیانیه:

یونس آبسالان (نویسنده و کارگردان)، رضا اسد آبادی (روزنامه نگار)، امیر عباس آذرمن وند (فعال سیاسی)، کمال اطهاری (اقتصاددان)، مهرانوش اعتمادی (فعال مدنی)، امیر امیرقلی (فعال حقوق بشر)، مریم امیری (مترجم)، مریم امیری (فعال حقوق زنان)، محمد امینی (فعال سیاسی)، شهلا انتصاری (فعال اجتماعی)، الناز انصاری (روزنامه نگار)، آیدا اورنگ (روزنامه نگار)، سولماز ایکدر (روزنامه نگار و فعال مدنی)، محمد جواد باستانی کیا (اقتصاد دان)، خسرو باقری (مترجم)، عماد برقی (فعال دانشجویی)، منوچهر بصیر (نویسنده و مترجم)، سیمین بهبهانی (شاعر)، سهند بنی کمالی (پژوهشگر)، نسیم بنی‌کمالی (فعال مدنی)، بابک پاکزاد (مترجم و روزنامه نگار)، هادی پاکزاد (نویسنده و روزنامه نگار)، محسن پریزاد (فعال اجتماعی)، یاشار پورخامنه (فعال اجتماعی)، هایده تابش (فعال مدنی)، علی رضا جباری (نویسنده و مترجم)، حمید جعفری (نویسنده و شاعر)، اسماعیل جلیوند (فعال دانشجویی)، پیمان جمشیدی (نویسنده)، نزهت حافظی سمنانی (از مادران جان باختگان ۶۷)، آیدین حلال زاده (فعال دانشجویی)، ناهید خیرابی (روزنامه نگار)، مینو حبیبی (فعال حقوق کودک)، سعید حسن زاده (فعال سیاسی)، اختای حسینی (فعال مدنی)، وحید حلاج (فعال دانشجویی)، مژگان حمزه لو (فعال مدنی)، مهین خدیوی (ناشر و شاعر)، مزدک دانشور (روزنامه نگار)، روزبه درنشان (فعال اجتماعی)، ترانه راد (فعال اجتماعی)، پروانه راد (فعال اجتماعی)، فریبرز رئیس دانا (اقتصاددان)، کاوه رضایی شیراز (فعال مدنی)، صادق رضایی گیگلو (فعال دانشجویی)، زهره روحی (پژوهشگر)، گلناز روحی (فعال فرهنگی)، محمد علی رجایی (نویسنده و مترجم)، اردشیر زارعی قنواتی (روزنامه نگار)، ناصر زرافشان (حقوقدان)، مریم زندی (فعال مدنی)، کاوه سرمست (اقتصاددان)، حسام سلامت (مترجم و ویراستار)، سعید سلطانی

(شاعر)، میرجواد سید حسینی (مترجم)، روحی شفیع (نویسنده و مترجم)، صادق شکیب (فعال اجتماعی)، فواد شمس (روزنامه نگار)، پروانه شمیرانی (فعال اجتماعی)، سعید شیرزاد (فعال اجتماعی)، خسرو صادقی بروجنی (پژوهشگر)، سید علی صالحی (شاعر)، مازیار صالحی (فعال اجتماعی)، وحید صباغی (فعال مدنی)، پرویز صداقت (پژوهشگر و مترجم)، سید محمد صدرالغروی (پژوهشگر)، سیامک طاهری (روزنامه نگار)، کاظم طاهری (فعال اجتماعی)، مرتضی طاهری (اقتصاد دان)، مصطفی طاهری (فعال فرهنگی)، پویش عزیزالدین (فعال مدنی)، افشین عزیزی (عکاس)، یاسر عزیزی (فعال اجتماعی)، علی عطاپور (اقتصاد دان)، محمدعلی عمویی (فعال سیاسی)، محمد غزنویان (فعال اجتماعی)، کاظم فرج الهی (فعال کارگری)، آزاده فرقانی (مشاور اجتماعی)، میلاد فدایی اصل (خبرنگار)، نیوشا فدایی (مدرس دانشگاه)، صادق فقیرزاده (فعال سیاسی)، نوشین کشاورزینا (فعال حقوق زنان)، کیمیا کورس (فعال حقوق کودک)، روزبه گرجی بیانی (فعال اجتماعی)، محمد مالجو (اقتصاددان)، مریم محبوب (ویراستار)، مهدی محمودی (فعال سیاسی)، سعید مدنی (پژوهشگر اجتماعی)، سمیرا مرادی (روزنامه نگار)، فرشید مقدم سلیمی (پژوهشگر اجتماعی)، منیژه منجم عراقی (نویسنده)، پژمان موسوی (روزنامه نگار)، وحیده مولوی (فعال حقوق زنان)، محترم میرعبداله یانی (ناشر)، ناهید میرحاج (فعال زنان)، شیوا نظر آهاری (فعال مدنی)، ارشیا نوری (فعال اجتماعی)، امیر نیما (فعال دانشجویی)، لعبت والا (شاعر)، الهام هومین فر (فعال مدنی)، امیر یعقوبعلی (فعال مدنی)، احمد یوسف پور (فعال اجتماعی)، عنایت یوسف پور (فعال اجتماعی)، منور یوسف پور (فعال اجتماعی).

در تکاپوی همایشی ممکن

گفتگو با فرهنگ قاسمی - سیروس ملکوتی

همه تلاش بر این می باشد که بتوان با شناخت، بازیابی و بازخوانی اندیشه های گوناگون، نخست گستره ای از گوناگونی ها و همچنین تفاهم و یا تضادهای پنهان و آشکار سیاسی را به تصویر بشانید، و دیگر مهم اینکه شاید از این منظر قادر گردیم جوهر آن اندیشه و

رفتار ضروری را برای یک همایش تاریخی فراهم آوریم ...

در این مقاله می‌خواهیم به شما نشان دهیم که چگونه می‌توانید با رعایت چند نکته ساده، رفتار ضروری را برای یک همایش تاریخی فراهم آورید. این نکات شامل موارد زیر است:

- 1. **مکان مناسب:** مکانی را انتخاب کنید که هم برای سخنرانان و هم برای حضار مناسب باشد. مکانی که دارای تهویه مطبوع، نور مناسب و دسترسی آسان باشد.
- 2. **زمان مناسب:** زمانی را انتخاب کنید که برای اکثر حضار مناسب باشد. مثلاً صبح زود یا عصر.
- 3. **موضوع جذاب:** موضوعی را انتخاب کنید که برای حضار جذاب و آموزنده باشد.
- 4. **سخنرانان برجسته:** سخنرانان برجسته و معروف را دعوت کنید تا در همایش شرکت کنند.
- 5. **تبلیغات مناسب:** تبلیغات مناسب را برای همایش خود انجام دهید. از طریق شبکه‌های اجتماعی، وبسایت و ...

با رعایت این نکات، می‌توانید رفتار ضروری را برای یک همایش تاریخی فراهم آورید.

در این مقاله می‌خواهیم به شما نشان دهیم که چگونه می‌توانید با رعایت چند نکته ساده، رفتار ضروری را برای یک همایش تاریخی فراهم آورید. این نکات شامل موارد زیر است:

- 1. **مکان مناسب:** مکانی را انتخاب کنید که هم برای سخنرانان و هم برای حضار مناسب باشد. مکانی که دارای تهویه مطبوع، نور مناسب و دسترسی آسان باشد.
- 2. **زمان مناسب:** زمانی را انتخاب کنید که برای اکثر حضار مناسب باشد. مثلاً صبح زود یا عصر.
- 3. **موضوع جذاب:** موضوعی را انتخاب کنید که برای حضار جذاب و آموزنده باشد.
- 4. **سخنرانان برجسته:** سخنرانان برجسته و معروف را دعوت کنید تا در همایش شرکت کنند.
- 5. **تبلیغات مناسب:** تبلیغات مناسب را برای همایش خود انجام دهید. از طریق شبکه‌های اجتماعی، وبسایت و ...

با رعایت این نکات، می‌توانید رفتار ضروری را برای یک همایش تاریخی فراهم آورید.

در این دوره، به دلیل تغییرات در ساختار و محتوای دوره‌ها، نیاز به بازنگری و به‌روزرسانی دوره‌ها احساس می‌شود. در این راستا، کمیته تخصصی دوره‌ها، با همکاری اساتید و متخصصان، اقدام به بازنگری و به‌روزرسانی دوره‌ها کرده است. در این راستا، کمیته تخصصی دوره‌ها، با همکاری اساتید و متخصصان، اقدام به بازنگری و به‌روزرسانی دوره‌ها کرده است. در این راستا، کمیته تخصصی دوره‌ها، با همکاری اساتید و متخصصان، اقدام به بازنگری و به‌روزرسانی دوره‌ها کرده است.

در این راستا، کمیته تخصصی دوره‌ها، با همکاری اساتید و متخصصان، اقدام به بازنگری و به‌روزرسانی دوره‌ها کرده است. در این راستا، کمیته تخصصی دوره‌ها، با همکاری اساتید و متخصصان، اقدام به بازنگری و به‌روزرسانی دوره‌ها کرده است. در این راستا، کمیته تخصصی دوره‌ها، با همکاری اساتید و متخصصان، اقدام به بازنگری و به‌روزرسانی دوره‌ها کرده است. در این راستا، کمیته تخصصی دوره‌ها، با همکاری اساتید و متخصصان، اقدام به بازنگری و به‌روزرسانی دوره‌ها کرده است.

در این راستا، کمیته تخصصی دوره‌ها، با همکاری اساتید و متخصصان، اقدام به بازنگری و به‌روزرسانی دوره‌ها کرده است.

چکیده ای گذرا از تلاش ها و زندگی فرهنگ قاسمی

کوشنده سیاسی و مسئول حقوق بشر در هیأت اجرایی فدراسیون مدارس عالی اروپا، بنیانگذار و مدیر عامل مدرسه عالی مدیریت در پاریس، رئیس اتحادیه مدارس عالی فرانسه، مدیر سایت «رنگین کمان»، و از کارهای او در گذشته، می توان از تدریس در دانشگاه های فرانسه، کارشناسی رسمی در امر کیفیت مدیریت آموزشی در فرانسه و هماهنگ کردن دیپلم های اروپایی را نام برد. وی تحصیلات خود را در علوم سیاسی و مدیریت در دانشگاه پاریس به اتمام رسانید و کتاب هایی از جمله: سندیکالیسم و جنبش های اجتماعی در ایران، جنبش انتخابات آزاد و حاکمیت ملت را نوشته است.

سیروس ملکوتی: هنگامی که به استمرار و پایداری حکومتی نا بهنجار چون نظام ولایی می نگریم این پرسش در ما می تواند به وجود آید که آیا این نظام خودکامه از هنجارهای درونی ارتزاق می کند یا جهانی؟ آیا توان سرکوب و خشونت، سبب این ماندگاری گردیده یا عوامل دیگری هم در آن دخالت دارند؟

فرهنگ قاسمی: قبل از اینکه به سوالات شما پاسخ دهم یک سوال از شما

دارم و آن این است که نمی دانم به چه دلیل شما این نظام را ولایتی می خوانید ؟ حتما علتی دارد که من از آن بیخبرم ! تا جایی که می دانم اسم رسمی این نظام «جمهوری اسلامی» است که بر اساس دستورات مذهبی ولایت فقیه بر مردم ایران حاکمیت می کند. ولایت فقیه در قوانین جمهوری اسلامی معنا و مفهوم خاصی دارد و توسط این رژیم به رسمیت شناخته شده است . لازم دانستم این را بگویم تا خلط مبحث نشده باشد . زیرا من به عنوان یکی از اعضای اپوزیسیون جمهوری اسلامی و ولایت فقیه در مقابل خود دشمنی دارم که نام و هویت مشخصی دارد و در ایران و در اذهان مردم جهان به این نام و نشان شناخته شده است. هویتی که اثرات آن ، تاریخ سرزمینم را لکه دار کرده است و بر مردم و فرهنگ آن هر روز تجاوز می کند. بنابراین خواندن این پدیده به نام خودش مهم است.

حال برویم به سراغ پرسش شما و آن اینکه آیا این نظام جمهوری اسلامی از هنجارهای درون جامعه ارتزاق می کند یا از شرایط جهانی ؟

پاسخ به آن نیاز به کنکاشی در تاریخ ایران دارد که از حوصله این گفتگو خارج است و کنکاش دقیق در این زمینه را باید به عهده مورخان و زمان گذاشت .

اما از منظر من، به عنوان یک کنشگر سیاسی، اشاراتی به گذشته نه چندان دور شاید بتواند پاسخی به این پرسش را ترسیم کند. این اشارات از دو جنبه قابل تأمل هستند :

۱ - در حوزه ساختار قدرت سیاسی :

به راستی جمهوری اسلامی نماینده تاریخی حاکمیت ولایت فقیه و دین اسلام در نبود سکولاریسم و لائیسیته در ایران است. در جامعه ما همواره نقش دین و مذهب، مانند بسیاری از جوامع دیگر، مهم بوده است. منتها تفاوت ما با بسیاری از این جوامع در آن است که غالب آنها در سایه مبارزات اجتماعی ترقی خواهانه خود توانسته اند نقش و دخالت دین در دولت را از میان بردارند. ولی در جامعه ما اگرچه در مراحل حساسی از تحولات اجتماعی ، چالش هایی بین قدرت دینی و قدرت غیر دینی عرض اندام کرد اما متأسفانه مردم ما تا به امروز توان این را نداشت که تکلیف خود را با جدایی دین و مذهب از دولت مشخص کند. در میهن ما دین در صد سال اخیر در امر حاکمیت نقش تعیین کننده داشته و در توازن قدرت بازیگر اصلی بوده است. در نادر فرصت هایی که در ایران برای خنثی کردن قدرت دینمداران وجود داشته است

از سوی جامعه ، ادراک کافی برای این جداسازی به کار گرفته نشده است. در انقلاب مشروطه چنین کوششی شد، اما چون آمادگی کافی موجود نبود بالاخره نتیجه ای غیر از این نداشت که نمایندگان دینی نقش خود را در متمم قانون اساسی رسمیت دهند . در دوران سلطنت پهلوی ها ، - غیر از سال هایی از سلطنت رضا شاه - نمایندگان مذهبی از دخالت در امور سیاسی مبرا نشدند.

نکته ای را در اینجا یاد آوری می کنم تا اهمیت و نقش مذهب در میهن ما مشخص تر شود. در سالهای نهضت ملی دیدیم که ائتلاف مصدق با کاشانی به مثابه نماینده مذهب، قدرت محمد رضا شاه را تضعیف کرد و او را برای مدتی بسیار کوتاه مجبور به سلطنت و نه حکومت کرد و همینطور، در همان سال ها شاهد بودیم که همکاری آیت الله کاشانی و شاه، حکومت ملی مصدق را به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سوق داد و پادشاهی مشروطه را به دیکتاتوری مبدل ساخت .

یک لحظه تصور کنید اگر در همین سال های سی هجری ، بین مصدق و دربار توافقی حاصل می شد شاید مسیر تاریخ طور دیگری رقم می خورد. از سوی دیگر، بعد از کودتا، دانسته نیست که چرا آن همه بودجه هایی که در زمان حکومت پهلوی صرف تحقیقات جامعه شناسی شد هیچ روشنفکری مخاطره حاکمیت اسلامی را پیش بینی نکرد یا هیچ مرد سیاسی ویزیونری، این مخاطره را ندید !

پس طبیعی بود که در دوران انقلاب، آیت الله خمینی، به عنوان نماینده مذهب با اتکا به اندیشه ولایت فقیه آن را مطالبه کند و بسیاری به همراه آخوند های مکلا در صفوف چپ و راست، دموکراسی را در اندیشه های خمینی جستجو کنند. پس می بینیم که زمینه های حاکمیت مذهبی در جامعه وجود داشت و به گمان من علیرغم فضاقتی که جمهوری اسلامی تاکنون در ایران و جهان به بار آورده است، نباید هنوز به نقش دین در جامعه کم بها داد. به درستی در عرض این سی و سه سال تحولاتی در اجتماع حاصل شده است که در نتیجه بسیاری از مردم از دین و حاکمیت آن سر خورده شده اند. اما در ارزیابی این تحولات باید محتاط بود، زیرا امروز قوای نظامی، احساسات قشریون و متعصبان ، قدرت مالی، وسائل تبلیغاتی، ابزار سرکوب ، نیروهای مسلح لمپن، مشترکاً در دست حاکمیت جمهوری اسلامی انباشته شده و متاسفانه در امر جدایی دین و دولت در بطن جامعه به اندازه کافی کار نشده و این مقوله از اقشار روشنفکر جامعه که هنوز بسیار ناچیز و سر کوب شده می باشد، جلوتر نرفته است. به راستی تا وقتی که جامعه ما به تعداد کافی ، کسروی و مصدق و بختیار نداشته باشد

و مردم از آنها پشتیبانی و صیانت نکنند در این زمینه کار چشمگیری انجام نخواهیم توانست داد.

۲ - در حوزه جامعه شناسی اجتماعی :

حاکمیت جمهوری اسلامی از این نقطه نظر بر گرده خرافات و جهل و واپسگرایی دینی سوار است . هرکدام از ما اگر به سال های قبل از انقلاب بازگردیم رگه هایی از این جهل بر خاسته از تعصبات دینی را در رفتار و زیستار جامعه خود مشاهده کرده ایم. افراط و تفریط در این زمینه ها با حاکمیت اسلامی به شدت گسترش یافته است، جامعه و اجزا آن به شدت از تعادل بدور افتاده اند. هیچ نشانه مثبتی در رفع خرافات و تعصبات بخش بزرگی از جامعه مشاهده نمی شود که هیچ ، بلکه دامنه عوام فریبی و فساد مالی و اخلاقی نیز هر روز گسترش می یابد.

اعتراض سال ۸۸ اگر چه چشمگیر و تکان دهنده بود، اما متأسفانه عمدتاً حاصل و نتیجه کشمکش های داخلی جمهوری اسلامی محسوب می شود که اگر سرکوب نمی شد هم معلوم نیست ولایت فقیه و قانون اساسی و جمهوری اسلامی را زیر علامت سوال می برد ! بسیاری از کسانی که به خارج آمدند در مخالفت با احمدی نژاد بودند و نه با ولایت فقیه یا جمهوری اسلامی . اینان حتی در شهر های اروپا و آمریکا، نه تنها خود شعار علیه کل حاکمیت نمی دادند، بلکه با هر کسی که این خواست را مطالبه می کرد نیز سر آشتی نداشتند. اگر این ها به راستی بخشی از طبقه روشنفکر حاکمیت جمهوری اسلامی را تشکیل می دهند، چه انتظاری از مردم عادی می باید داشت. شوربختانه، نظام جمهوری اسلامی از این وضعیت تغذیه می کند و هر گاه لازم باشد از سر کوب و شکنجه و زندان و اعدام نیز پرهیز نمی کند.

با این تفصیل از دیدگاه من شاید بتوان قبول کرد که هنجارهای درونی جامعه و یا به قول شما نابهنجارهای جامعه در جهت ارتزاق و استمرار جمهوری اسلامی هستند .

اما نقش قدرت جهانی در ادامه حیات جمهوری اسلامی چیست ؟ از دیدگاه صاحبان قدرت و ثروت جهانی، ایران سرزمینی است ثروتمند و تک تولیدی ، پس بازار خوبی است برای ارائه تولیدات جهانی، اما از نقطه نظر سیاسی ، نظام جمهوری اسلامی ، نظامی است ماجراجو و آشوب برانگیز و تحریک کننده و هژمونی طلب . پس فقط و فقط تا جایی که از نقطه نظر سیاسی کنترل شود سود آور است . در این میان تنها

چیزی که برای قدر قدرت ها مطرح نیست منافع اجتماعی و اقتصادی مردم ایران می باشد.

از دیدگاه دیگر سیاست قدرت های جهانی در برابر ایران در چار چوب استعمار پست مدرن است ، که من در یکی از مقالاتم به آن پرداخته ام و در اینجا آن را به این شکل بیان می کنم: سیاست جهانی همانند لاشخوری است که بر آسمان کشورهای استبدادی پرواز می کند و منتظر است تا تظلم و بی عدالتی و فساد آن را بزانو در آورد و تمامی نیرویش را بگیرد آنگاه این لاشخور در کمین نشسته به جانش می افتد و از مغز تا استخوانش را می خورد.

پاسخ سوال شما را می توان اینطور خلاصه کرد که جمهوری اسلامی از ناهنجاری های جامعه مدرن و از هنجار های قدر قدرت ها ارتزاق می کند تا به حیات خود ادامه دهد .

سیروس ملکوتی: شما به درستی به هویت نظام حاکم با نام جمهوری اسلامی اشاره نمودید، به کارگیری عنوان نظام ولایتی تنها از منظر من مفهومی است برای تصویر سازی درون معنایی این نظام ، که بر بنیاد نقش ولایت فقیه ، سلسله کشورداری و نظم اجتماعی و مفهوم به کارگیری قدرت ، تبیین سیاسی می یابد. با این حال پیشنهاد شما را اصولی تر می بینم و با همان عنوان نظام جمهوری اسلامی در این گفتگو به ادامه بحث خود می پردازیم.

شما در پاسخ خود از چرایی های تاریخ در این گذار صد ساله سخن گفتید که می توانست با آرایش دگرگونه جوهر اندیشه های سازمان یافته روشنفکران سیاسی تاریخ سیاسی ما به گونه دیگری رقم بخورد. به همایش سیاسی در آستانه "انقلاب بهمن ۵۷" بنگریم. دادخواهی آزادیهای سیاسی که می توانست نگاهی به پیش روی داشته باشد و در طرح ترمیم ساختار سیاسی نظام حاکم آن زمان موثر افتد و یا برآمد نظم نوینی را وعده دهد ، در دادخواهی هایی که نیاز درونی آنها بازگشت به حرمت اندیشه مذهبی و انسان منزه از آفت مدرنیسم بود گم می شوند و خود را تسلیم فرایندی نامعلوم می سازند. فرایندی که "دولت مدرن" را بر منشور کهنه اعتقادات و خرافات می نشاند.

آیا این روند با چگونگی های آرایش بی رمق و ناتوان اپوزیسیون سیاسی "لائیک" آن زمان می توانست سرنوشت دیگری داشته باشد؟

آیا نبود آزادیهای سیاسی و عدم سازمان یابی نیروهای فکری- سیاسی در بستر اجتماعی ، خود دلیلی برای جایگزینی مدیریت سیاسی توهم

آفرین اپوزیسیون مذهبی با طرح استقرار جمهوری اسلامی در این دگرگونی بزرگ اجتماعی و تاریخی ایرانیان نمی بود؟ (این پرسش از آن روی در این گفتگو اهمیت خواهد یافت که اولاً در آستانه همایشی سیاسی برای تقابلی سیاسی با نظام حاکم قرار داریم و از دیگر سو نیروهای اجتماعی موجود کما بیش برآمده از همان گذشته مشترک با کارنامه های سیاسی متفاوت خود در این همایش ممکن حضور دارند.)

فرهنگ قاسمی: در هر جامعه بودن احزاب مخالف ، به عبارت دیگر وجود آزاد اپوزیسیون لازمه توازن و تبادل قدرت سیاسی در آن جامعه است. توفیق در این امر به سه شرط زیر بستگی دارد : یکم اینکه در آن جامعه آزادی احزاب وجود داشته باشد. دوم آنکه احزاب رفتار دموکراتیک را در فراروند اقدامات داخلی خود به کار گیرند. بعد از رعایت این دو شرط ، شرط سوم که بسیار تعیین کننده است اهمیت پیدا می کند و آن این است که جریانات مخالف بایستی زاویه اختلاف خود را با حاکمیت و جریانات سیاسی دیگر مشخص کنند. این زاویه بایستی شفاف و بزرگ باشد؛ زیرا شفافیت ، روشنگر محور های حرکت است، اما بزرگ بودن زاویه، نمودار بیان روش اصلاحات یا روش تغییر بنیادی است، اگر در برنامه یک جریان سیاسی تغییرات بنیادی مطرح شده باشد آن جریان می تواند از صفت اپوزیسیون برخوردار گردد. در صورت غیبت این اصول، آن جریان و جنبش سیاسی، هویت واقعی اپوزیسیونی خود را بیان نکرده است. با توجه به این مقدمه می توان گفت که متأسفانه نه در تاریخ اجتماعی ایران و نه در جنبش روشنفکری آن، در بسیاری از موارد، جریانات سیاسی مدعی اپوزیسیون بودن ، به دلیل عدم برخورداری از دست کم، یکی از این سه شرط بالا هویت واقعی اپوزیسیون بودن را نداشته اند. این بدان معنا نیست که جامعه ما شخصیت های مخالف حاکمیت ها را نداشته باشند . بین این دو باید فرق قائل شد.

نمونه های بارز تلاش های اپوزیسیون نا کامل را در دوران فعالیت مخالفان قبل از مجلس چهارم و هنگام به پادشاهی رسیدن رئیس الوزرا و مخالفت های جبهه ملی ایران در سال های چهل و همینطور در دوران انقلاب می توان مشاهده کرد . دیگر نمونه حاضر و گویای آن همین جنبش ۸۸ است که به سبب فراهم نبودن شرایط ذکر شده در بالا ، مردم ما یک فرصت تاریخی مهم را در امر بر زمین زدن جمهوری اسلامی از دست دادند. اما در جامعه ما، هرگاه این سه اصل حتی به طور نسبی رعایت شدند جامعه توانست به پیشرفت هایی دست پیدا کند، از نمونه هایش انقلاب مشروطه، نهضت ملی شدن صنعت نفت و تشکیل حکومت ملی

مصدق را می توان نام برد .

حال باید دید که آیا ما اپوزیسیون لائیک و سکولار داشته ایم ؟ سکولاریسم و لائیسیته از قبل از انقلاب مشروطه فقط در برخی از محافل روشنفکری مطرح بوده است، به نقل از فریدون آدمیت، آخوند زاده در مکتوبات خود از ضرورت آن یاد می کند. اما هیچگاه این خواست در جنبش اجتماعی ایران وزنه ای نمی شود؛ شاید دلیلش قدرت دستگاه مذهبی شیعه باشد که همواره مدعی حاکمیت نیز بوده است . مشاهده می شود که در ترکیه توسط آتا تورک این جداسازی دین و دولت به انجام می رسد . در مصر اگر چه اخوان المسلمین خواهان حکومت هستند، اما سکولاریسم توسط کسانی مانند طحه حسین و عبدالرحمان کواکبی مورد دفاع واقع می شود. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه می توان به کتاب سیری در اندیشه سیاسی غرب نوشته حمید عنایت مراجعه کرد.

در دهه بیست شمس به ویژه در دوران حکومت مصدق زمینه های سکولاریسم در ایران فراهم شد به قول علی میرسپاسی نگارنده تأملی در مدرنیته ایرانی ، ترجمه جلال توکلیان فرایند شکل گیری سکولاریسم و کثرت گرایی فرهنگی، در برابر ضربه سهمگین کودتای ۲۸ مرداد تاب نیاورد ... وقایع متعاقب کودتا، امکان شکل گیری هر گونه خط مشی سیاسی حقیقتاً مدرن و سکولار را در ایران از بین برد .

به هر روی، اگرچه لائیک بودن در تاریخ ایران زمینه هایی داشت اما در دوران انقلاب ۵۷ قد راست نکرد و ما نتوانستیم لائیسیته و سکولاریسم را نه در برنامه سیاسی خود قرار دهیم و نه احتمالاً گامی در زمینه نهادینه شدن آن برداریم .

در دوران انقلاب ۵۷ اکثریت قریب به اتفاق احزاب چپ که هویت خود را به هویت حزب توده گره زده بودند ، نه تنها دمی از لائیسیته سخن نگفتند، بلکه به سرکردگی حزب توده، همواره از چپ به راست شدند و به تنها چیزی که توجه نکردند جدایی دین و دولت بود .

جبهه ملی اگر چه در درون خود حتی آخوند هم داشت ولی بر جدایی دین و دولت اعتقاد نشان می داد، کسی مثل آیت الله زنجانى که طرفدار مصدق بود مخاطره خمینی را به بسیاری از رهبران جبهه ملی گوشزد کرد، اما گوش شنوایی وجود نداشت و کمتر کسی علاقه به شنیدن آن نشان می داد. در داخل جبهه ملی غالب احزاب طرفدار خمینی شدند. تنها حزبی که از نظر سنتی لائیک می بود حزب ایران بود که اندیشه های سوسیال دمکراسی داشت. رهبرش در قبل و در روز های انقلاب ،

شاپور بختیار، جدایی دین و دولت را هشدار داد، یک تنه در برابر مخاطره حاکمیت اسلامی به مقاومت برخاست و در نهایت جام شوکران نوشید. غیر از یکی دو نفر که به دلیل سوابق مذهبی شدید، برلایک بودن پشت پا زدند و به صف خمینی پیوستند، سایر همراهان او اگر چه اصل انقلاب مردم علیه دیکتاتوری شاه را قبول کردند اما خطر آخوندیسم و بی قانونی را همواره هشدار دادند. ابوالفضل قاسمی، پژوهشگر و نویسنده «خاندان های حکومتگر - الیگارش - در ایران» و جانشین شاپور بختیار در سمت دبیر کلی حزب ایران، دمی دست از انتقاد در باره دخالت دین در دولت برنداشت، با زندانی شدن و محکومیت او به اعدام و سپس حبس ابد، حزب ایران نیز چند ماهی بعد از انقلاب بسته شد و همه عضو هایش به زندان افتادند و پراکنده شدند.

جبهه دمکراتیک ملی که عمدتاً از بستر نهضت ملی برخاست و توسط هدایت متین دفتری و شکراله پاکنژاد و بسیاری دیگر از کنش گران جوان و سختکوش تشکیل یافت، و تشکلی تازه و صدای دیگری بود که هم به مناسبات داخل جبهه ملی اعتراض می کرد و هم جدایی دین و دولت را طلب می نمود نیز به وسیله حاکمیت آخوندی درهم کوبیده شد و تلفات زیادی را در جناح نیروهای مترقی و لائیک به جای گذارد.

این است کم و بیش تحلیل سیاسی آن روز، می بینیم که شوربختانه نیروهای لائیک و سکولار دموکرات ناچیزی که وجود داشت، تلاش کرد اما موفق نشد. حتماً توجه دارید که در این میان از بازرگان و نهضت آزادی نامی در این پاسخ نمی برم زیرا در پرسش نخست نظر خود را در این باره عرض کردم. حال اگر به آنچه که در بالا آمد تاثیر مذهب در مردم عادی را نیز اضافه کنیم به درستی باید قبول کرد که از کوزه دیکتاتوری نیزه‌مان برون تراود که در اوست. سرنوشت دیگری را نمی باید انتظار می داشتیم.

برخی از نکات بخش دوم پرسش شما را (در پرسش نخست) باید پاسخ گفته باشم. در اینجا فقط چند نکته را یاد آوری می‌کنم تا شاید پاسخ من تکمیل شود:

قسمتی از دلایل به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی را باید در عدم رشد سیاسی و اجتماعی قبل از انقلاب جستجو کرد؛ رژیم پهلوی، پدر و پسر، هرکدام به نحوی در این امر نقش دارند، انصاف حکم می کند که فراموش نکنیم خود رضا خان هم فردی بود از میان همین مردم و با همان اعتقادات مذهبی، اما با این وجود، باز در حد شرایط موجود

اقداماتی برای کوتاه کردن دست آخوندها در امور دولتی انجام داد که چون با قلدری توأم بود به اندازه کافی مثمر ثمر واقع نشد. اما پسرش که تحصیل کرده سوئیس بود باید طور دیگری عمل می کرد که نکرد، در این مورد نظراتم را به روشنی هم نوشته ام و هم گفته ام علاقمندان را دعوت می کنم به کتاب جنبش انتخابات آزاد و حاکمیت ملت مراجعه کنند. عامل دیگر، هدف خمینی و طرفدارانش در ایجاد جمهوری اسلامی است، آن ها برای رسیدن به اهداف خود به هیچکس رحم نکردند، دعوت می کنم خاطرات هاشمی رفسنجانی را بخوانید به ویژه حوادث خرداد ماه ۱۳۶۰ که باید برای آینده نیروهای دموکرات و آزادیخواه، لائیک و سکولار عبرت انگیز باشد تا همسازی خود را فدای فرقه گرای نکنند.

بنابراین مشاهده می شود که این دگرگونی بزرگ اجتماعی و تاریخی ایرانیان که شما از آن به درستی یاد می کنید و درد و رنجی است که نه تنها شما و بنده را آزار می دهد بلکه قریب به اتفاق مردم ایران نیز در این درد شریک اند، سه علت اصلی داشته است: مذهبی بودن جامعه، اشتباهات رژیم پهلوی و اندیشه حاکمیت مذهب شیعه.

سیروس ملکوتی: شاید نکته چهارمی هم باید به علل برآمد نظام جمهوری اسلامی اضافه نمود و آن شاید فقدان مدیریت سیاسی در هنگامه سرنوشت ساز کشورمان باشد، این بدان معنا نیست که احتمالاً از بنیاد اندیشه مدیریتی آزاد اندیش و دموکرات برخوردار نبودیم، مثال شما در مورد زنده یاد شاپور بختیار این وجوه را به درستی می شناساند، اما هنگامه برآمدش شاید در یک واماندگی و تاخیر تاریخی نتوانست به امر مدیریت سیاسی تاثیر گذار بر فرایند دادخواهی ها بیانجامد.

همین شرایط با همه تحولات جوهر اندیشه، گویی هنوز در زندگی معاصر سیاسی ما حاکم می باشد.

هنوز دادخواهی های سی و سه ساله مردم ایران نتوانسته است سامان یافتگی خود را در یک مدیریت سیاسی در نبرد پیش روی بیابد، و سرنوشت سیاسی ایران همواره با این خطر مواجه است که در حادثه ای، مدیریتی متفاوت از دادخواهی های حقیقی خود را تحمیل نماید.

آیا اندیشه های سیاسی موجود آگاه بدین امر هستند؟ و اگر آری جلوه های این آگاهی را در چه رفتار و کنشی می توان دریافت؟

علل تأخیر اندیشه های مبارز و کنشگران سیاسی در پدیداری چنین مهم

را در چه برهان و یا توهمی می توان یافت؟

فرهنگ قاسمی: اول ببینیم مدیریت و مدیریت سیاسی چیست ؟ از نظر من تعریف مدرن مدیریت با تعریف های سنتی تفاوت دارد. در دو دهه اخیر مدیریت مانند بسیاری از علوم دیگر دچار دگرگونی هایی شده است، امروز مدیریت تمامی علوم را به خدمت خود می گیرد تا مشکلات سازمان ها و اجتماعات را خنثی کرده و آینده مناسبی را بشارت دهد.

در واقع مدیریت امروز عبارت است از آلیاژی از علوم گوناگون برای همساز و هماهنگ کردن امکانات مادی و غیر مادی مشخص و ملموس، برای دستیابی به یک هدف در کوتاه ترین مدت با صرف کمترین نیرو، مشروط بر اینکه هم نیروی انسانی فعال در این روند، کیفیت های انسانی خود را حفظ کند وهم، ساز و کار سامانه های هستی یافته برای هدف، نسبت به صیانت حقوق و منابع جامعه بشری، وفادار بماند. کس یا کسانی که این همسازی و هماهنگی را برای رسیدن به آن هدف انتظام می بخشند مدیر یا هیأت مدیریت خوانده می شوند که باید از یک سو در برابر هدف و به کار گیری درست امکانات و نیروهای مادی و غیر مادی و از سوی دیگر در مقابل قوانین جامعه بشری و محیط زیست پاسخگو باشند .

مدیریت سیاسی مهمترین رشته مدیریت است؛ زیرا هدفش اداره جامعه بشری و فراهم ساختن سعادت و خوشبختی برای انسان ها است. طبیعتاً این مدیریت با اداره کردن یک کارخانه صنعتی، یک موسسه بازرگانی و حتی یک دانشگاه تفاوت زیادی دارد. رهبری و اداره کردن یک جامعه ادعای بزرگی است، آنچنان بزرگ است که گاهی یک انسان معقول از پذیرش چنین مسئولیتی می هراسد و از قبول آن سر باز می زند؛ در مقابل، گاهی انسان هایی کمتر معقول، اما قدرت طلب به راحتی خود را داوطلب چنین مسئولیتی می کنند که نتیجه آن می تواند در جهت عکس هدف بوده و به دیکتاتوری منتهی شود.

پس قبول کردن مدیریت سیاسی نیاز به تعهد شرافتمندانه در مقابل یک ملت جهت فراهم ساختن سعادت و خوشبختی مردم و احترام به حقوق انسانی و تضمین در به کار گیری درست امکانات جامعه بشری دارد که باید به ناچار و بی تردید از مسیر دموکراسی عبور کند.

بنا براین با شما موافقم که می گوئید هنگامی که شاپور بختیار مسئولیت نخست وزیری را قبول کرد جامعه ما از بنیاد اندیشه مدیریتی آزاد اندیش و دموکرات برخوردار نبود. و باید اضافه کرد

که با وجود اینکه بختیار یکی از مدیران برجسته زمان خود بود و من از نزدیک شاهد شناخت او در این رشته بودم و با وجود اینکه مردی آزاد اندیش، هوشمند، فداکار و روشن بین بود؛ اما به دلیل فراهم نبودن شرایط اجتماعی و نبود امکانات و نیروی انسانی موفق نشد نقش خود را به درستی ایفا کند.

تاریخ جوامع و اصول سازمان های سیاسی و اجتماعی را زنان و مردانی می سازند که در موقعیت های بحرانی در مقابل تحرکات نادرست و انحرافات ناشی از عدم تعادل و بحران، با اتکا به اصول و ضوابطی که فرآورده پیشرفت بشریت است قد راست می کنند. هر اندازه تعداد این زنان و مردان بیشتر باشد، به قول شما پیدایش اندیشه های مبارز، و از منظر من پیشرفت به سوی جامعه آزاد با سرعت بیشتری انجام خواهد پذیرفت.

در این جا لازم می دانم یک مطلب را نیز اضافه کنم که ممکن است بسیاری از بیان آن خوشنود نشوند، اما واقعیت تلخ را باید گفت و در انتظار واکنش هم بود. بنا بر تجربیات دراز مدت، امروز به این نتیجه رسیده ام که اکنون شرایط برای یک مدیریت آزادخواه و سکولار به مراتب آسف بار تر از سال های بعد از انقلاب ۵۷ است. زیرا متاسفانه بسیاری از نیروهای حاضر در صحنه سیاسی امروز از مناسبات نادرست و به دور از فرهنگی ایجاد شده اند، از رژیم قرون وسطایی جمهوری اسلامی متأثر شده اند. برخی با وجود تجربیات، تحصیلات و برخورداری از دانش پژوهشگری با ارزش و فراوان، با نسبت قائل شدن در اصول و ضوابط دموکراسی خواهی و آزادی طلبی و حق و مسئولیت و استقلال، این ها را فدای مصلحت های بازی قدرت در داخل رژیم می کنند. شور بختانه این تاثیر پذیری را همینطور، در میان سازمان ها و اجتماعات ایرانی، از دور و نزدیک می توان مشاهده کرد. من هیچ بعید نمی بینم که در آینده علیرغم سرنگونی جمهوری اسلامی که لازمه درجه اول هر تحول در ایران است، مدیریت سیاسی دچار بحران های پیچیده ای شود. ما باید نسبت به رعایت اصول فوق نیز اقدامات بنیادی انجام دهیم تا در میان کنشگران سیاسی اعتقاد بی چون و چرا نسبت به این مفاهیم رشد پیدا کند، این امر درجه واقع گرایی ما را در رویارویی با مشکلات آینده افزایش خواهد داد.

سیروس ملکوتی: موضوع مدیریت سیاسی بی شک بیش از این تأمل برانگیز خواهد بود که بتوان در یک پرسش و پاسخ اجمالی آن را بررسی و از آن گذشت. به همین خاطر مایلم از جنبه های دیگری این نیاز را مورد گفتگو قرار بدهیم.

وقتی به نمودارهایی از رهبری سیاسی در تاریخ معاصر ۱۰۰ ساله خود می‌نگریم می‌بینیم، کیش شخصیت و شور و هیجانات عاطفی، پیش از برنامه و پاسخ روشن به دادخواهی روشن سیاسی، توانسته اند وحدت جمعی را به نظم خویش در آورند.

به نظر می‌آید نسل معاصر سیاسی اما تابع چنین شرایطی قرار نمی‌گیرد. شاید از همین روی همایش سیاسی نیروهای اجتماعی، رفته رفته خود را تبدیل به یک گفتمان اساسی می‌نماید. بی‌شک نمی‌توان تصویر کاملاً مشخصی از شکل و ماهیت مدیریت سیاسی در اختیار نهاد، هنگامی که چگونگی همایش و آرایش درونی آن سرانجام نپذیرد. به نظر می‌آید که درهم تنیدگی این دو موضوع یعنی همایش سیاسی و مدیریت سیاسی با هم، وظایف و مسئولیت‌های همه کنشگران را در حل سریع این مهم بیش از پیش در دستور کار قرار داده است. اگر این نوع از درک را بپذیرا باشیم موضوع مدیریت سیاسی ترجمان یک شور و دیدگاه جمعی خواهد بود.

آیا تصور می‌کنید چنین مدیریتی متناسب با بنیادهای فرهنگ سیاسی ما ایرانیان می‌تواند تبدیل به یک واقعیت ماندگار گردد؟

اگر آری مکانیزم دخالت و یا سازماندهی مبارزاتی توسط این مدیریت سیاسی چگونه اتفاق خواهد پذیرفت؟

فرهنگ قاسمی: در این امر با شما موافقم که در صد سال اخیر دموکراسی نتوانست جای کیش شخصیت و هیجانات اجتماعی را بگیرد، درعین حال باید اضافه کنم این دو عامل برای تحولات اجتماعی در تمام جوامع ضروری اند، ضرورتی که باید همراه با تعادل باشد. در صد سال گذشته ما جامعه متعادلی نداشته ایم، امروز هم نداریم، در فردای نزدیک هم نخواهیم داشت. نسل امروز سیاسی ما تا جایی که من مشاهده می‌کنم متأسفانه از این تعادل برخوردار نیست. به نظر می‌رسد امروز تعادل را باید تبدیل به گفتمان اساسی اپوزیسیون کرد. اگر در این زمینه توفیق پیدا کنیم در امر همایش سیاسی نیروهای سیاسی و اجتماعی گامی به پیش نهادیم.

تعادل موقعی به وجود می‌آید که سطوح مشترک واقعی، یعنی به کنار گذاردن افتراقات و شفاف ساختن اشتراکات بر اساس قراردادهای پذیرفته شده توسط طرفین هستی پیدا کند. ایجاد سطح مشترک نیاز دارد که هویت‌ها مشخص شوند. نخستین این هویت‌ها، هویت افراد در جامعه است، کسی که چارچوبی برای خود در جامعه تعیین کند، به خود

شخصیت اجتماعی و هویت سیاسی می دهد، مثل نقطه ای در محور مختصات، که عرض و طول و بعد دارد و هرگاه که حرکت می کند یکی از این ارزش های سنجش هویت را تغییر می دهد. دوم هویت گروه های سیاسی و اجتماعی است که باید حدود و ثغور خود را تعیین کنند در اصطلاح مرسوم خطوط قرمزشان روشن باشد. این دو در اثر وجود محیطی دموکراتیک به وجود می آیند. از سوی دیگر این دو یعنی هویت افراد و سازمان های کنشگر، تضمین کننده دموکراسی هستند.

وقتی این دوهویتیّت شفافیت پیدا کردند، یافتن سطح مشترک آسان می شود. افراد و سازمان ها، اصولی را با مشخصات و هویت های روشن قبول می کنند و قرارداد ها را می پذیرند در چارچوب آن ها عمل می کنند و و از این شاخ به آن شاخ نمی پرند و از همه مهمتر چنین نظمی جلوی تهاجمات افراد ماجرا جو و فرصت طلب و بی پرنسیب را می گیرد.

هر انسان اجتماعی باید از رفتار کسانی که هویت خود را به طور شفاف و آشکار بیان می کنند خشنود شود، افراد و سازمان ها را تشویق کند تا هویت خود را به اطلاع دیگر علاقمندان جامعه متعادل برسانند و کسانی را که هویت چند گانه دارند را خنثی کنند. متأسفانه در جامعه اپوزیسیون با وجود این که در سال های اخیر ادراک ضرورت این امر توسط کنشگران مشاهده می شود اما این کار به اندازه کافی واقعیت عملی پیدا نکرده است و در مواردی که کوشش هایی انجام یافته است غالباً از شفافیت کافی برخوردار نشده است.

جامعه متعادل همان جامعه بدون تبعیض و لاییک و سکولار است که در آن هرکس عقاید و آرمان های خود را حفظ و برای گسترش آن ها کوشش می کند؛ ما در چارچوب یک سطح مشترک شفاف و اعلان شده، که متضمن مصالح و منافع تمامی مردم است، رفتار و کردار و زیستار خود را انتظام می دهیم. در این شرایط، هم یک همایش سیاسی ملی، ساز و کار می یابد و هم یک مدیریت اجتماعی اشتراکی که پاسخگوی برنامه حداقل اکثریت قریب به اتفاق نحلّه های سیاسی و اجتماعی است اداره امور جامعه را در دست می گیرد.

تا اینجا سعی شد مکانیسم این مدیریت پیشنهاد شود. اما آیا فرهنگ این مدیریت در اپوزیسیون وجود دارد یا نه؟ همانطور که در بالا گفته شد پاسخ به این سوال بر اساس مشاهدات بنده منفی است. حال اینکه آیا در آینده این زمینه به وجود خواهد آمد یا نه؟ باید گفت که همه ما باید بکوشیم تا با رعایت مراتب فوق این شانس و

امکان را به جامعه خود بدهیم .

سیروس ملکوتی: به نظر می آید اپوزیسیون ایرانی در گزینه های خود میان دو گفتمان بدیل خواهانه سیاسی قرار گرفته است . مجازی و یا حقیقی بودن هر یک از این بدیل خوانی ها منوط به تعریفی است که دادخواهی های حقیقی معاصر در آن خود را به تصویر می کشانند.

اصلاح طلبان و انحلال خواهان دو جبهه سامان نیافته را از طرح گفتمان و آرایش سیاسی خود به نمایش می گذارند. در این پرسش، نخست مایلم بدانم آیا طرح گفتمان اصلاحات حتی با ادعای نفی ولایت فقیه می تواند تصویر یک اپوزیسیون حقیقی را به نمایش بگذارد؟ آیا می توان دادخواهی های بنیادی مردم ایران را در چنین بدیلی متصور ساخت؟ و دیگر اینکه همایش نیرو های سکولار در این فرایند را چگونه می توان تشریح نمود؟ آیا این هم آمیزی و همزیستی به سرانجامی چون، تمکین و اطاعت سیاسی به نظامی دینمدار نخواهد انجامید؟

فرهنگ قاسمی: شما اصلاح طلبان و انحلال خواهان را به عنوان دو بدیل مطرح می کنید علاقه مندم در درجه نخست به مسئله اصلاح طلبان بپردازم . پرداختن به این مسئله فقط می تواند به وسیله تحلیلی از آرایش نیروهای اصلاح طلبان داخل کشور انجام پذیرد، زیرا به نظر من امروز دیگر اصلاح طلبان به آقایان موسوی و کروبی خلاصه نمی شوند. انتخابات ریاست جمهوری دهم و همین طور انتخابات مجلس شورای اسلامی در پیش روی، در مسأله ترکیب اصلاح طلبان ، تغییرات مهمی را در به وجود آورده است : در شرایط کنونی به نظر می رسد علاوه بر آقای موسوی و آقای کروبی ، باید مجاهدین انقلاب اسلامی و افرادی مانند تاجزاده و توسلی و جبهه مشارکت، حتی هاشمی رفسنجانی و کارگزارانش را به لیست اصلاح طلبان اضافه کرد.

به نظر من خاتمی می تواند در آینده حلقه واسط بین این گروه ها باشد زیرا زمینه پذیرش بین المللی دارد و در مورد ولایت فقیه گاهی به میخ گاهی به نعل میزند هم طرفدار قانون اساسی است و هم ظاهرا از آزادی ها دفاع می کند. خاتمی به هنگامی که اصول گرایان در اثر شرایطی استثنایی، در خطر جدی قرار بگیرند می تواند نقش آلترناتیو را برای کسب قدرت سیاسی داشته باشد و خامنه ای که سپاه را در دست دارد می تواند در موقع مقرر، از این آلترناتیو برای ادامه حیات خود استفاده کند.

اگر این فرض را پذیرا شویم باید قبول کنیم که پتانسیل به قدرت

رسیدن اصلاح‌طلبان به طور جدی وجود دارد . در این صورت قدرت مذهبی، قدرت نظامی و قدرت سیاسی، با ترکیب جدیدی، حاکمیت را در دست خواهند گرفت. یک چنین ترکیبی به هیچ عنوان پاسخگوی خواست‌های مردم ایران نمی‌باشد.

اما طرفداران انحلال رژیم جمهوری اسلامی در داخل کشور سامانه ای ندارند. اینان بیشتر در خارج از کشور عمل می‌کنند. این واقعیت را نباید فراموش کرد که افراد و سازمان‌های انحلال طلب خارج از کشور هنوز نتوانسته اند حتی به یک توافق ضمنی دست یابند . البته شخصاً بسیاری را می‌شناسم که برای ایجاد این توافق کوشش زیادی می‌کنند اما نتیجه کافی به دست نمی‌آورند . همینطور، افراد و سازمان‌هایی وجود دارند که فقط در اندیشه افکار انحصار طلبانه خود می‌باشند.

متأسفانه طرفداران سرنگونی جمهوری اسلامی که ظرفیت زیادی در داخل و خارج ایران دارند قادر به ایجاد یک همبستگی ملی آزادیخواه و استقلال طلب و سکولار نشده اند . نباید فراموش کرد که در ایران طرفداران این طرز فکر زیاد بوده و چشم به خارج از کشور دارند. هرچه زمان به دست آوردن این همسازی طولانی‌تر شود از ظرفیت ممکن آن کاسته خواهد شد و نیروها به هدر خواهند رفت و جامعه به دنبال راه حل‌های خشن خواهد گشت.

اما به راستی مشکل اصلی این عدم هم سازی در چیست ؟ به نظر می‌رسد یکی از مشکلات اساسی این عدم همسازی در ناروشنی هدف باشد و شاید یکی از عواملی که هدف را شفاف نمی‌کند تردید در نوع رژیم آینده ایران بین سلطنت مشروطه و جمهوری باشد، که البته هر دو انحلال طلب اند، اما در اصل عدم تبعیض یعنی سکولاریسم ولایستیته سطح مشترکی ندارند.

بدین ترتیب مشاهده می‌فرمایید که اگر انحلال طلبان هر چه زودتر متشکل نشوند مجبور خواهند شد سرانجام به نظامی دینمدار تمکین کنند.

سیروس ملکوتی: پرسش پایانی خود را مایلم به چگونگی همایش سیاسی نیروهای انحلال خواه تعمیم دهم. همانگونه که گفتید نگاه های دورنگر سیاسی در تبیین نظام آینده کشور مانند جمهوریت و پادشاهی ، یا ادراک گوناگون از صور سیاسی عدم تمرکز قدرت سیاسی ، می توانند مواردی از عدم هماهنگی نیروهای اجتماعی در طرح یک همایش سیاسی و ملی را نشان دهند . این گوناگونی دادخواهی ها شاید عامل

مهمی در بر جای ماندن و واماندگی اپوزیسیون ایرانی در یک فرایند گفتمان حقیقی باشند. با این شرایط چه باید کرد؟ در همین راستا شاید بی مورد نباشد که به مسأله‌ی مهم دیگری در حیطه اخلاق سیاسی، نظر بیاوریم، به نظر می‌آید جوهر بی‌اعتمادی یکی از مهمترین موانعی است که نیروهای اجتماعی نسبت به یکدیگر بیان می‌دارند، و به همین سبب توفیق نظری استراتژیک خود را در طرح نظام کشوری در همایش امروزین خود می‌خواهند. به طور مثال موضوع عدم تمرکز قدرت سیاسی به دلیل دادخواهی و حضور اقوام یا ملیتهای ایرانی دلیل مهمی در این انشقاق سیاسی گردیده است. حال در فقدان جوهر تفاهم و اعتماد سیاسی، نیروی اجتماعی انحلال خواه چه بنیادی را می‌بایست برای تفاهم ملی مورد توجه قرار دهد تا اعتماد برای یک تفاهم ملی، آشیانه سیاسی خود را بیابد؟

فرهنگ قاسمی: امروز جامعه ایران یک شرایط بحرانی مهم را طی می‌کند. معمولاً در شرایط بحرانی کسانی که تصمیم می‌گیرند ممکن است بخشی از اصول خود را رعایت نکنند و اصل را بر اعتماد بگذارند و از رقابت سالم اجتناب کنند. متأسفانه این عادات در فرهنگ ما ریشه دار هستند و بسیار اتفاق می‌افتند. در حالیکه در سیاست و در مدیریت جامعه، رقابت اصل است. اگر به دموکراسی اعتقاد داشته باشیم باید قبول کنیم که رقابت امری طبیعی و حتی لازم برای دموکراسی می‌باشد. بنابراین، وجود نحله‌های سیاسی مختلف چپ، راست، مذهبی، غیرمذهبی، سلطنت طلب و جمهوری خواه امری بسیار طبیعی است. از سوی دیگر در سیاست اعتماد مفهومی ندارد و عوام فریبی است. برعکس ادراک و آگاهی و خدمت به مردم تعیین کننده است.

همین طور در دموکراسی و در سیاست قراردادهای تعهد آور مهم می‌باشند. به نظر من جامعه ما را همین اعتماد، یا به سخن دیگر، اطاعت کورکورانه، به عقب انداخته است. به تاریخ ۵۰ سال اخیر ایران نظری بیاندازید خواهید دید که هر جایی صحبت از اعتماد شد، بی‌اعتمادی و خیانت را به دنبال خود آورد. مگر مردم به خمینی اعتماد نکردند؟ مگر رهبران سیاسی ما در روزهای بعد از انقلاب در اثر همین اعتماد به دنبال او راه نیافتادند؟ نتیجه آن را امروز می‌بینیم.

در اینجا کوشش می‌کنم تصویری از وضعیت سیاسی امروز اپوزیسیون خارج از کشور ارائه دهم و به دنبال آن به بخش آخر سوال شما را که در مورد تفاهم ملی است، پاسخ بدهم.

طیف اوّل را جمهوری خواهان تشکیل می دهند که طیف گسترده ای می باشند، بدون رهبری، بدون انسجام، با دیدگاه های گوناگون و اختلافات بسیار و عدم شفافیت فراوان در هدفها و مطالبات. اینان از یکسو، غالباً شامل جدا شدگان از جمهوری اسلامی قبل و پس از انتخابات ۱۳۸۸ و از سوی دیگر دربرگیرنده افراد و همینطور سازمان هایی می باشند که از همان ابتدای انقلاب با رژیم حاکم مخالف بودند و تا کنون علیه رژیم جمهوری اسلامی مبارزه کرده اند و سال های مدیدی است که در جستجو به وجود آوردن یک سازمان گسترده ای هستند. برخی از عوامل تشکیل دهنده این طیف از قدرت پذیرش نظرات تازه به اندازه کافی برخوردار نمی باشند. برخی دیگر که دارای این صفت هستند متأسفانه از اعتبار کافی برخوردار نیستند. این طیف از مخالفین، از عدم وجود رهبری، به شدت رنج می برد.

یکی دیگر طیف طرفداران سلطنت مشروطه است که رهبری آن در دست آقای رضا پهلوی می باشد. رهبری او جنبه انتخابی ندارد، بلکه در واقع انتصابی بوده، بیشتر به مناسبت رابطه خانوادگی می باشد. در این سی و سه سال گذشته فعالیت سیاسی آقای رضا پهلوی از تداوم و سرسختی لازم و کافی برخوردار نبوده است. به هر روی اگر قرار باشد رژیم سلطنتی در ایران روی کار آید او بدون کوچکترین رقابتی صد در صد شانس را خواهد داشت.

در این میان گروه سومی وجود دارند که نسبت به شکل رژیم آینده تصمیم نمی گیرند زیرا معتقدند که باید این امر را به بعد از برکناری جمهوری اسلامی محول کرد. عناصر اصلی گروه سوم را بیشتر جمهوری خواهان تشکیل می دهند. شاید یکی از علت های نزدیکی این جمهوری خواهان سختکوش به طرفداران سلطنت مشروطه سرخوردگی آنان از همکاری با گروه دوم بوده باشد. اما بی تردید شرایط بحرانی امروز جامعه ما، در این تصمیم گیری بی اثر نیست.

انقلاب ۵۷ به ایران زیان های فراوانی وارد کرد، اما دو نتیجه مثبت داد. یکی از بین رفتن سلطنت و حکومت خانوادگی و دیگر اینکه، امروز زمینه های بسیار خوبی برای سکولاریسم و لائیسیته و جدایی دین از دولت در ایران فراهم گردید است. همه آزادی خواهان، دموکرات ها، لائیک و سکولار نباید فراموش کنند که در اثر روی کار آمدن رژیم سلطنتی، یکی از ستون های اصلی که آزادی و حاکمیت ملت از بین خواهد رفت.

به هر روی، اگر قرار است گروهی به تنهایی یا با دیگری، اقدامی

برای انحلال جمهوری اسلامی بکند شایسته است آن را با شفافیت کامل و به عنوان یک قرارداد اجتماعی و با ضمانت اجرایی ارائه دهد.

در مورد سیاست عدم تمرکز به نظرم یکی از پایه‌های اصلی دموکراسی بویژه در جامعه ما می‌باشد. اما برای اینکه در سیاست عدم تمرکز دچار اشتباه نشویم و در اثر آن به مشکلات جامعه نیافزاییم بهتر است حد و حدود آن را به طور واضح و روشن مشخص کرده و از دایره ابهامات خارج شویم.

اگر واقع بین باشیم باید قبول کنیم که برای عملی ساختن موارد فوق نیاز به گفتگو و بحث و برگزاری جلسات، بین افرادی که قدرت تصمیم‌گیری دارند، داریم. اگر بر اثر این گفتگوها، تفاهمی به وجود آمد باید تبدیل به تعهد گردد و به تعهدات باید عمل شود. به سخن دیگر شایسته این است که ما ایرانی‌ها از رقابت سالم، به تفاهم و از تفاهم، به قراردادها و تعهدات اجرایی در سطح ملی برسیم و این کار را بدون دخالت عوامل خارجی انجام دهیم.

در خاتمه لازم می‌دانم از شما، به خاطر سوالات مفیدی که تنظیم کرده اید، از صمیم قلب، قدردانی کنم.

ملاقات با کیا نوری در اوین



مهدی اصلانی

در حیات هفتاد سالهٔ حزب توده ایران، بی‌تردید هیچ شخصیت حزبی، کاریزما و جایگاه و موقعیتی برابر با آخرین دبیر اول متوفی آن، نورالدین کیانوری نداشته است. از فردای بهمن ۵۷ تا دستگیری سری اول رهبران حزب توده در بهمن ماه ۶۱ هیچ سیاست‌گذاری در حزب بی‌اذن او مجال اجرا نیافت و هیچ رهبر حزبی چون او مورد توجه همسایه شمالی قرار نگرفت.

کیانوری ادبیات بی‌بدیلی را در سیاست بنیان نهاد که تا همین امروز

مورد مصرف واقع می‌شود. کیانوری را می‌توان به جهات ویژه‌گی‌های شخصیتی‌اش یکی از سرِ موضعی‌ترین رهبران سیاسی ایران دانست. او تا پایان عمر هرگز حاضر نشد صدای مسکو را با هیچ صدای دیگری در جهان تاخت بزند. او میراث‌خوار و میراث‌دارِ نگاهی بود که مدام در هرم قدرت به دنبال متحد می‌گشت و با روشی مشخص تمامی مخالفان فکری‌اش را تا سرحد محوِ عقب می‌راند.

کیانوری هیچ ابایی در زدن هرگونه تهمت به مخالف در خود سراغ نداشت، بی‌محابا و بی‌رحم. جهان وی سخت ساده بود و بر مبنای دو قطب خیر و شر تعریف می‌شد. نگاهی که هماره با دماسنج مسکو شاغول شد. چرا که اصل برای کیانوری و حزبش آن بود که قدرت هماره پیروز است، پس باید جانباش نگاه داشت.

حکایت حزب توده اما "یکی داستان است پر آب چشم." این حزب در تمامی مارپیچ‌های تاریخی قربانی توهم به قدرت شد. همیشه هم بخشی از فداکارترین و شریف‌ترین نیروهایش را قربانی سیاست توهم به بالا کرد، هم نیروهای دیگر را در آتش سوزاند. حزب توده با نگاه کمینترنی‌اش و ترجیح منافع انترناسیونالیستی بر منافع ملی، هماره به بخشی از قدرت خیر رساند و خیر ندید.

نورالدین کیانوری، اما تئوآمان نماد و آئینه تمام‌قد سیاستی بود که در یک هم‌سویی تام سیاست عملی این حزب را فاقد وجدان کرد. این سیاست اگر تنها محدود به دفاعِ سیاسی از حاکمیت ارتجاع می‌ماند شاید تاریخ امروز حکم "خطای سیاسی" برای وی و دیگر رهبران حزب صادر می‌کرد. کیانوری اما به این حد قانع نبود. یا همه یا هیچ. هرگاه حکومت با کسی "تیز" کرد، لگد کوب زرادخانه حزب قرار گرفت. قطب‌زاده، بنی‌صدر، مجاهدین، پیکار، اقلیت، راه کارگر و... همه را در شوم‌آوایی با "خط امام" تریچه پوک خواند و عامل بیگانه.

کیانوری، اتهام همراهی با حکومت در سیاه‌ترین دوره تاریخ پس از انقلاب را متوجه حزبی کرد، که خود جوانی به نازِ آن داده بود و در غایت، شعله‌سوزِ آتشی شد که خود هیمة به دست آتش‌کارانش داده بود. حکایت آن سال‌ها تنها قصه آن چند تنی نیست که وی حکم بر ترور شخصیت‌شان داد. کیانوری و حزبش میراث‌دار و نگهبانِ امینِ باورهای همسایه □ شمالی به اصل فرمان‌بری و فرماندهی بودند. دشمنِ دوستِ من، دشمنِ من است و دوستِ دوستِ من دوستِ من.

تظاهرِ نگاه کیانوری و حزب‌اش در هر دوره □ تاریخی با تغییرِ

مناسبات در هرم قدرت متفاوت از قبل بود، اما مبنای نگاه، همان که دور و دیروز بود. خلیل ملکی و هلیلرودی در پرده آخری که کیانوری صحنه‌گردانش بود ناچار از تعویض لباس و نقش بودند و چه سیاه‌پرده‌ای بود پرده آخر. نمایش به پایان خود نرسیده بساط معرکه جمع شد و پرده افتاد، و تماشاچیان در حسرت دانستن و دیدن فرجام نمایش. تنها سه ماه تمرین، در اتاق‌های تمشیت کفایت می‌کرد تا پرده آخر نمایش عمومی شود.

از بهمن ۱۳۶۱ و دست‌گیری سری اول رهبران حزب توده تا اردیبهشت ۱۳۶۲ تنها سه ماه فرصت لازم بود تا نورالدین کیانوری بر صفحه جادو ظاهر شود و "معترف" بدان که این حزب: "از ابتدای تأسیس در سال ۱۳۲۲ ابزاری برای خیانت و جاسوسی بوده است." هم او که با هلله و پایکوبی، بی‌شمار کسان را پیش از حتی اثبات اتهام‌شان در دادگاه‌های جمهوری اسلامی جاسوس خطاب کرد. او کسانی را وارد نمایش و تئاترش کرد که میل به بازیگر شدن در هیچ‌یک از ایشان موجود نبود. هنوز پرده فرو نیافتاده است. بگذارید راوی پرده‌آخر این نمایش تراژیک باشم.

کوتاه‌زمانی پس از دوزخ سال ۶۷ که هنوز بلاتکلیفی و بغض حرف اول زندان بود، تمامی زنده‌ماندگان را در اوین جای داده بودند. هرکس نبود برای همیشه نبود. آن‌ها، به همین سادگی، برای همیشه نبودند و ما، نه به همان سادگی، بودیم. پاییز چشم به راه خزان بود که با کرشمه از راه می‌رسید. "بی‌مرد مانده بود آن بیوه غم‌انگیز مهربان".

به بهانه‌های گوناگون به بیرون فراخوانده شده و مورد پرسش‌های آزاردهنده قرار می‌گرفتیم. حاضر به همکاری اطلاعاتی هستی؟ اگر آزاد شدی حاضری گزارش دیدارهای احتمالی با اغیار را راپرت دهی؟ می‌خواستند اقتدار ترس را بر زندان مستولی کنند. زندان عقب نشسته بود و آن‌ها شیوه‌های دیگر می‌جستند. بر ما دانسته نبود که "دارها برچیده، خون‌ها شسته‌اند،" تدارک "عفو" می‌دیدند.

می‌بایست سال‌ها از آن پلیدی کمیاب می‌گذشت تا یکی از آمران و کاربه‌دستان در عین کم‌گویی و خست اشارتی ناگزیر بدان سرِ مگو در سال چاقو داشته باشد: "پنجم مهر ماه ۱۳۶۷ به جلسه مجمع تشخیص مصلحت رفتم. در مورد مجازات ضد انقلاب مذاکره شد. امام تصمیم را به مجمع محول کردند. قرار شد مطابق معمول، قبل از حوادث اخیر عمل شود. وزارت اطلاعات چنین نظری داشت و قضات اوین، نظر تندتری داشتند" (۱) و "حوادث اخیر" مورد اشاره اکبر هاشمی رفسنجانی همان

چند هزار جان جوانی بود که در کمتر از یک ماه از ایران دریغ شد.

سوم اسفند ماه ۱۳۶۷ است. سرجنیانان کشتارِ تابستان مرگ، زنده ماندگان را در نمایشی متهووع به "سمینار وحدت" فرا خواندند. چندین اتوبوس مهیا تا اسرای نبردی نابرابر را از بندهای عمومی اوین به تالار وحدت برسانند. بر حسب اتفاق سهمیه اتوبوسی شدم که در صندلی پشت راننده، پیرمردی فرتوت نشسته بود. چنان مچاله، که به صدساله‌ها پهلوی میزد.

با تبسمی ناشاد به او سلام گفتم و خود را معرفی کردم. گفت: من هم نورالدین کیانوری هستم. پس از بسته شدن درب بزرگ و آهنگِ اوین، با چشمانی باز تا مقصد، هم‌صحبت شدیم. از وقت‌ناشناسام بود یا بغضِ فروخورده سالیان که در مقابل پرسش مهربانانه کیانوری که پرسید: "اتهام گروه‌های چه بوده پسر؟" چنین پاسخ دادم: "شانزده‌آذری بودم. همان گروهی که شما عامل امپریالیسم و مشکوک خواندید. به راستی بدان چه می‌گفتید باور داشتید؟"

کیانوری چشمان نمناک‌اش از همه وقت ریزتر شد. طرح خنده‌ای بر لبان‌اش نقش بست که بیشتر به زهرخند شباهت داشت. پیرمرد دستی به پشتام زد و دستان‌ام را به کوتاهی لمس کرد. با صدایی از بن‌غار برآمده گفت: "اون مسائل همه متعلق به گذشته بود و تموم شده. من امروز بسیار خوشحالم که شما همگی در حال آزاد شدن هستید." یک آن به خود آمدم و صحبت را به مجرای دیگری کشاندم. باید دق دلی‌ام را جایی خالی می‌کردم. زمان مناسب حساب‌شویی با پیرمرد نبود.

شما چه می‌کنید؟ "اوه من. من همین اواخر با مریم یه ملاقات خصوصی  داشتم. برای من با بافتنی یک گوبلن درست کرده بود. من هم یک چیزهایی برای او هدیه بردم؛ مقداری خوراکی و یک کاردستی که یکی از دوستان با هسته‌خرما درست کرده بود. خیلی رویایی بود."

پیرمرد، پیرانه‌سر کودکی آغاز کرده بود و با کمی تأخیر مهربان شده بود. برایم باورکردنی نبود. این چهره‌ای که در کنارم نشسته، همان چهره سیاسی‌ای است که هر شیوه‌ای را برای زدن نظرِ مخالف مجاز می‌دانست. می‌دانستم دیگر نمی‌بینمش. ای کاش مجال بود و زبانم از داغی بیان تاول نمی‌زد و می‌پرسیدم آن ناپرسیده‌ها را.

چرا "اون مسائل همه تموم شده و متعلق به گذشته است؟" چرا پیش از آن‌که امیرانتظام دادگاهی شود وی را جاسوس خواندید؟ چرا برای دیگران پاپوش امنیتی ساختید و پرونده‌سازی کردید؟ چرا در کشتار

بهترین و خوبخواهان جامعه هلله سر دادید؟ این همه در کجای سیاست جای داشت؟ چرا سیاست را فاقد وجدان کردید؟ از که بر که؟ و انقلاب و ضدانقلاب جهانی نگوئید، که تن کهیر میزند از شنیدنش. چه تلخ‌واژه‌ای است اتهام "جاسوسی" که چنان نقل و نبات نثار مخالفان‌تان کردید. و این‌همه، مزد حمایت‌تان که حال با آن صفت خوانده شوید.

میدانم هرچه در آن مضحکه و شو بیان داشتید فرموده فشار بود و کابل. آویزانتان کردند. قپانی شدید. دخترتان را تهدید کردند و دست دختر فرمانفرما، مریم خانم را شکستند تا اشک، مشق شب‌تان شود. زبان در دهان نمی‌چرخید تا به یادش آرم جمله طلایی‌اش را، هم او که در دفاع از خط امام و درستی تحلیل حزبش گفته بود: "حکم تاریخ به پیش می‌رود" آیا باید بدان کلام گردن نهاد؟ شما و حکومت اسلامی توأمان گفتید امیرانتظام، جاسوس است. امیرانتظام گردن‌فرازانه ایستاد و گفت نه. به راستی اگر حکم تاریخ در میان باشد امروز صفت جاسوسی بر سینه چه کسی سنجاق است؟

در هیاهوی ترافیک مرگبار تهران به زیر پل حافظ رسیدیم و از آن جا به تالار وحدت وارد شدیم. روزنامه‌های رسمی گزارش سمینار را این‌گونه منتشر کردند: سمینار یک روزه زندانیان عفو شده در تالار وحدت با حضور نورالدین کیانوری دبیر اول، و مهدی پرتوی عضو هیئت سیاسی حزب توده ایران. علی‌اصغر اکباتانی، عضو دفتر سیاسی حزب رنجبران. ایرج کایدپور مسئول تشکیلات کومه‌له خوزستان. اصغر نیکویی رابط تشکیلات نهضت مقاوم (بختیار) با داخل و سعید شاهسوندی از کادرهای قدیمی مجاهدین.

نمایش هنوز به پایان نرسیده. پرده فرو می‌افتد!

شنبه ۰۴ فوریه ۲۰۱۲ - ۱۵ بهمن ۱۳۹۰

برگرفته از سایت فارسی بی بی سی

.....

۱- نگاه کنید به یادداشت‌های روز پنجم مهر هاشمی رفسنجانی. "پایان دفاع، آغاز بازسازی صفحه‌های ۳۲۹-۳۲۸". این از جمله مهم ترین جلسات مجمع تشخیص مصلحت بود که با حضور رؤسای سه قوه، میرحسین موسوی، آیت الله خامنه‌ای، عبدالکریم موسوی اردبیلی و اکبر هاشمی‌رفسنجانی برگزار شده است. معنای تاریخی چنین اجلاسی یعنی

آنکه دستکم در این تاریخ همه کارورزان نظام از جزئیات کشتار مطلع بوده‌اند و در تصمیم‌گیری دخیل.